



کتاب خانہ قومی — ۴۴ — بازار داتا دربار — لاہور — قیمت: -

وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين



مسئول کتابخانه: آیت الله العظمی آقا میرزا محمد باقر خراسانی

مطبع معتمد آقا میرزا محمد باقر خراسانی

زجاجة واني الصحن
 ججاده من بعده ثم
 السلام من الملك الويز
 الفلام على اهل الصفة
 والصفاء البرية الكرام
 الذين همون الدين و
 الاسمهم وخصوصا
 الكثرة اليام خصوصاً



ما دينا ورضدنا امام
 الملك والدين وخلقنا
 بالدين السيف الهند
 السيد احمد
 مجد دماثة ثالث عشر
 عن من اختاره وخلقنا

بسم الله الرحمن الرحيم

احمد لله الذي لا اله الا هو المحمود في كل حين واوان وكل الحمد و
 الحمد والمحمود منسوبون اليه بلا اقامة الدليل والبرهان وكل
 كل منطق اهل التصور والتصديق وانكنا واذى الحكمة الملكة
 والبيان من اصناف الحيوان والاملاك والانفس والجنان واصلى
 واسلم على احمد الذي بشر ابن البتول ياته بظهير بدى خاتم
 فص النبوة والرسالة بنى السيف الذي هو فارس مضمار الهداية
 ومنفذ الخلق عن الضلالة صاحب المعجزات والكرامة وباق ملة
 ودينه الى يوم القيمة فطوى لى بنى السيف اذ سل سيفه اخرج
 المشركين عن جزيرة العرب بهداه وعلى اله واصحابه كانوا حزب الله

عند وفي الدنيا بط
 وفي الدنيا بط
 وفي الدنيا بط
 وفي الدنيا بط
 وفي الدنيا بط
 وفي الدنيا بط
 وفي الدنيا بط
 وفي الدنيا بط

لا اله الا الله
 عليه وسلم
 على هذه الشهادة
 عليه وسلم
 عليه وسلم
 عليه وسلم
 عليه وسلم
 عليه وسلم

اگر شنبه باشد در شب بخوابد
 درین شهر صد کار دارد و تمام
 و در یک جا که علی بن ابی طالب
 در کعبه نشینان و کائنات
 در آن صد و شصت و شش
 در آن صد و شصت و شش

نظم

الا ای کیت قلم بر قدم
 کلید در ملک بستی توئی
 پس از نور احمد ز ملک قدم
 تو اول خدا را نمودی سجود
 توئی مادر طبع را خوش پس
 بسین آله چاره سازی توئی
 ز تو کار عالم سدا سر و
 طرا زنده نقش قدرت توئی
 توئی کفچه و یک تقدیر با
 تو ام شتار و منت چون شیر
 بتالیف این نامه و لنواز
 که تا سخن احمدی و اکتم
 بدو کان یک فرش زرین نگار
 سپند بر آتش بسوزم و آن
 پس آنکه شینم بدو کان و درون
 خریدار آن گوهر ارجمند

خدایت دو صد بر قلم بر قدم
 طرفدار بالا پستی توئی
 تو در ملک بستی نمادی قدم
 ز تو کائنات آمد اندر وجود
 سخن در جهان از تو شد منتشر
 کسین نقشبندی مجازی توئی
 ترا دست گیرند شاه و گدا
 نه فواره حوض قدرت توئی
 توئی یا وردست تدبیر با
 من و تو بهم یا ورود دستگیر
 مراد دستگیری کن ای چاره ساز
 دو کان جواهر هستیا کنم
 پسندازم از فضل پروردگار
 که از چشم بذران بیایم امان
 بچشم جواهر بران گوناگون
 نباشد بجز شاه بخت بلند

در آن صد و شصت و شش
 در آن صد و شصت و شش
 در آن صد و شصت و شش
 در آن صد و شصت و شش
 در آن صد و شصت و شش
 در آن صد و شصت و شش

۳۵

فلک ز درگاه ابراهیم
 اقبالیم هست از یوسف
 امیدم بیان از فضل تو
 از این زخوش بود شایسته
 خودمندان دست داری
 چرخ منجمت بود آفتاب
 بیان شایسته از اسباب

در آن صد و شصت و شش
 در آن صد و شصت و شش
 در آن صد و شصت و شش
 در آن صد و شصت و شش
 در آن صد و شصت و شش
 در آن صد و شصت و شش

یکے ازا آئی دوسرے فصل خواند
 یکے راز گشتی ز عسلم نجوم
 یکے علم طب را بیان ساختی
 ز عسلم حدیث و ز تفسیر مبین
 یکے زان راز اخلاق گوهر فشانند
 یکے علم تاریخ یکے گرد نقل
 ز زہد و رفاق آن یکے آغاز کرد
 یکے مکتبہ از عسلم تحسیر گفت
 شهنشاه گفت اے خرد پرور
 اگر آن مشکلی حل نماید بکس
 بگفتند که ای شاه عالی جناب
 بفرمود دیخواہم اے بجز دان
 یکے گفت یک قلعه بس بلند
 یکے گفت اے شاہ کشور کشا
 یکے گفت شہر نو آباد کن
 شہنشاہ جو بشنید از ایشان جواب
 گرفتہم کہ کیجا اگر ساختم

از علم ریاضی دیگر حدیث راند
 که این وقت سعد است و آنوقت شوم
 از قانون او رایت افزا خوی
 ادیب بیان کرد بسیار چیز
 سخن بین که تاعشش عظم برانید
 که و جبر است آموذی گشت عقل
 در سے از تصوف دیگر باز کرد
 دیگر نسخه پسند از اکسیر گفت
 ملاست یک مشکل اما گران
 زمین مال و دولت تر باید بیس
 بگو زود تا باز گویم جواب
 که نامم بعالم بود جاودان
 بنام خودش سازای پوشند
 بنا کن پیش و چاه و همان سرا
 سیکه گفت مان داد کن داد کن
 بفرمود کاین جمله دیدم خراب
 چه سودا در نه هر جا به پیر و ختم

رو سے خوش چو نایدم نظر
 آتش انداز خانسان و فدا
 لب او چشم ز آب زلال
 دست بردل از و نهاد خود
 وه چه قدش تمام آفت سرو
 لطف او هست مایه اقبال
 هر دوز نقش بیان ماریاه
 می خرامد برناز و سید انم
 سرو سر کرده عقول نفوس
 کرش کرده حکم ز تحت خاک
 یاد حاتم ببسد او نه کنی
 نام نخل از جهان شده هت نمان
 پاس بانش باه گفت مخسب
 روز ز رخس بوند مدحت گر
 وعده از بخشش و سخاوت او
 رنگ گل از رخس پریده مگر
 آستین باست بر دو کان عطا

ریزم از دیده خون بلبل و نهار
 از ستمگار ریش اجل بیکار
 لال مانم بوضفش از گفتار
 دل از و دست شسته از همه کار
 وه چه رویش تمام رشک بهار
 لازم قصدا و بود ادبار
 هرگز از دهمرد زار و نزار
 مگر او با امید من شده یار
 سر فر از اجله امصار
 کلمات لیاقت از ایشان
 یار من این سخن بخاطر دار
 نشسته تا میکند ز رو دینار
 پی حفظش بدیده خواب بسیار
 رستم و زال گویو نیزه گذار
 وای وای کسان رودنی آزار
 رفت خلقش بجانب گلزار
 آستانهاش مرکز اختیار

شعر از صمدی خفون کبیر
 سرکش لبشکر در دوزخ
 صبح او می برد بر آتش
 قصه از مدینه بلبلان
 ایامش ناخن خفته
 برسان بر دوزخ است
 کف دریا نوال او بیک

غنی است از بی صفات
 پیش می کشد هم لب
 پیش رویش از زبان یار
 چه بود نقش بر کوه خوی
 آبشش بر آب و نهار
 آب و نهار آب و نهار

یاس و امید را سحاب ز غم
 شغل او ندانم از کارش
 شب در دوزخ بجلال
 فضا از دایه بفضل
 یایه عیش در غم و دینار
 فلک جاه تو ز غم و دینار

فایه از انشاق و دینار
 لاله گشتی که بوقت سوال
 لب از دست تو بر دو گوهر
 لب از فیض تو بر دو گوهر
 لب از فیض تو بر دو گوهر
 لب از فیض تو بر دو گوهر
 لب از فیض تو بر دو گوهر
 لب از فیض تو بر دو گوهر

جنگی معاری در یک
 سوره یک سوره یک سوره یک
 نیشانی که یک سوره یک سوره یک
 سوره یک سوره یک سوره یک
 سوره یک سوره یک سوره یک

تشریف می بردند و مستقار حال شان می نمودند و میگفتند که اگر به یزید
 و آب و آتش آنچه که در کار باشد بیه تکلف بفرمایند که حاضر کنم اهل محله و جوار
 و همسایگان که ایشان و آبای ایشان در زمره مریدان جد بزرگوار
 حضرت ایشان بودند با وجود حاجت سئلت این اموریات از ایشان سرفضا
 میکردند و میگفتند که این چه امر سکوس است که خدمت گذاری ما میخواهند
 حال آنکه من و آبای من از قدیم الایام غلامان خاندان عالی شان جناب
 بهتیم جناب موصوف و قمری در فضائل خدمتگذاری ضعیف و سکیان
 و محتاجان بر ایشان چنان میخواهند که هر یک را اگر به دست میداد اکثر بی بود
 است که در خانه متعلقان و همسایگان تشریف برده نظرون آب را تفحص
 میکردند و چون خالی می یافتند فی الفور برداشته پیر کرده می آوردند و
 بر که را که احتیاج از یزید سوختنی می داشتند این معنی غیبت پیدا شده
 شادان و فرحان بسوسه صحرار و نوق افزوز گردیده در در داسه مبارک خود
 پشتره یزید بسته و بر سر نهاده و راغنائیت میفرمودند و برادران حضرت
 ایشان از وقوع چنین امورات نوحی تشنج و ملاست می نمودند که بگاز و
 بیگانه را موسی بر تن میخواست لیکن حضرت ایشان از امتناع آنها مستغنی
 گشتند یا و دار هم که در همون ایام با هفت کس از برادر و دشمنان که یک
 از آنها آن حضرت هم بودند باراده گفتند از راسه بر علی سفر اختیار کردند

از سوره یک سوره یک سوره یک
 از سوره یک سوره یک سوره یک
 از سوره یک سوره یک سوره یک
 از سوره یک سوره یک سوره یک
 از سوره یک سوره یک سوره یک

اگر برادران در حق پیر
 کنند مشکور و ممنون شان
 خواهم شد همه ما گفتند
 که هر چه فرمایند بالا راس
 دالین قبول خواهیم کرد
 از شاد و نمودند که عهد
 سوگند کنند از گفتن خود
 نکرده بود که گفتند

که حال فخرالدین
 که حال فخرالدین
 که حال فخرالدین
 که حال فخرالدین
 که حال فخرالدین

رسیدن خبر از قاجاری
فردا بر قیاسی چه رسد به
خندان و جوان کمال
ساجت و ساجت فرمودند
کردن با گردان از پیش
مگر به رسم نمی بقیت
منت و احسان و عباد
بدرم و غنیمت از اجیر
رضیت ملک و دار و جان
مگر آن راست

آنکه شبش بجا گذاشته بود و بطبع شکم سیری با جرت گرفته و اول زبان و لغزش
انسان و گردان و پریشان قدم براده می نهاد که این جوان ناگاه با سن و دو چار
شد و حالت حال و دید به بے اختیار اشکبار گردیده گفت ای جوان این حال ضعیف
را چه بظلم و تعدی گرفتی از خدا نمی ترسی گفت کم سن و او را تعدی نگرفته ام بلکه
با جرت چند فلوس تا منزل اجیر کرده ام حضرت ایشان با و توجه شده گفتش
حالتش فرمودند اجیر گریان شده به عرض رسانید که در شب فاقه کردم و امروز
بنا چاری این بار بر برداشتم حضرت در سینه من آورده بعد تصریح و زاری
فرمودند که اجرت این اجیر گرداری ادا کن و الا منظر قهر حق باش من فی الخور
چند فلوس موجوده بدست حضرت ایشان نهادم حضرت ایشان بستیجه فرمودند
که بخاطر این چند سکه زیر دینچه که نمایانست نشین و راحت گزین و لغزش است
کن بخود شنیدن انگشت قبول بر دیده نهاده زیر سایه دینچه بنشستم و بجز
تشنه فلوس را بدست اجیر نهادم و از بنده فرمودند که این بلاکش را بخت
اجازت فرما و مرا ممنون احسان خود نامن ترسان ترسان بحضرت ایشان
گفتم که ای جوان سیاسی صاحبین بر چهره تو هویدا است و آثار عقل و کیا است
از که تبار و کردار است بیدار است بحسب از شمار این سخن که کلام آن از اطفال خور
سال مکنون نیست سر زده حضرت فرمودند چگونه گفتم که درین وادی حق و
و حق که از دیدن آن دل را تم شوق میشود جز من و تو دیگر نیست از منزل

باطنی این بار
 باشد فرمودند اینک به وجودم
 به موجب گفته ایشان عمل
 فرموده و به درخواست داده
 آن با بزرگان بدین ایشان
 از آن شش نفر تمام
 داده روان

شب بزل و صوم نیت
وال بخت عظمیٰ پیدا
السادات بنو سیدان
و عواد آیت شریف
انی صلی علیہ
و آله و سلم

شهاب و لایات بکر مشرف
 شد و مصافحه و مسافحه
 قبل از آنکه در دوش
 ابل خیم خیمت شام
 در پیش الصالحین قدوس
 کسنان امام الحسین
 درون بیلید و در انظار
 بود از ایشان بوقوع آمد

و جامع موندن رسیده
ای باب و عطف و ذکر فضیلت
فرماند اگر چه ابل جانس
بیاحت او ستودن باشد
و اینست در اصطلاح صنوف
ترب الفریض خاصه
و نیز در القرآن باشد
این مذهب را ان مع مرتبه
و فضل بدانند

القرآن باشد و باصطلاح صوفیه صافی رحمه الله علیه جمیع این اعمال را
تربیان داخل گویند و صاحب ولایت نبی را در جذب طلب او محبت آتی چنان
جانی گیرد و منزل گردیند که اثر ایشان که مفاد آیت کریمه **لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ**
حَتَّى تَنفُقُوا مِمَّا تَحِبُّونَ و حیات مرصیات ابرار که در شان انبیاء
علیهم السلام که مفاد آیت شریفه **وَانْهَضُوا لِنِ الْمُصْطَفِينَ**
اَلَا تَرٰكَ شَرَحَ آن در دیگر آیت کریمه **وَلَكِنَّ الْبِرَّ مِنْ اَمْنٍ بِاللّٰهِ**
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَالِ الْكَافِ وَالْزَّكَاةِ وَالْيَتَامٰی وَ الْبٰیضِ
ذَوِی الْقُرْبٰی وَ الْيَتٰی وَ الْمَسٰكِیْنِ وَ اٰتٰی السَّبِیْلِ وَ السَّآئِلِیْنَ وَ فِی
الْبِرَقَابِ وَ اَتَامَ الصَّلٰوةِ وَ اٰتٰی الزَّكٰوةِ وَ الْمَوْفُوْنَ بِعَهْدِهِمْ
اِذَا عٰهَدُوْا وَ الصّٰبِرِیْنَ فِی الْبَاسِءِ وَ الضَّرَآءِ وَ حِیْنَ
الْبَاسِ اُولٰٓئِكَ الَّذِیْنَ صَدَقُوْا وَ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُتَّقُوْنَ بمال
تفسیر تفصیل بیان فرموده اند در صورت و معنی آن شفعی جلوه شود
و شمس و بدر در این خصائل حمیده و سجاایات پسندیده با کلمه
ظلمات و کدورات نفسانی و جسمانی را زایل و معدوم سازد و همواره
در سدد هدایت خلق و نصایح مجربین و فاسقین و اجرام و انارست
زبایض الله و احیاء سنن انبیاء و المرسلین صلوة الله علیهم
اجمعین و مجامده با کفار و تادیب اشرار و تقدیر گناهکار و اکثر در میان

ولايت اعلیٰ
 ذلک فضل اللہ العزیز
 من یشاء واللہ العزیز
 العظیم بعد اقسام
 پرات انجام المکرمین
 سید الجاہدین سید

PI

تمام و قید الا کلام من
م بود که محل سکونت
فرد فرزند اقامت گزیند
وین اشغالها که کنیم
هم بعد صلوة ستمه هر روز
و شش اشغال مخصوصه
ند ما را

[illegible]

این اعمال در آیت کریمه و سیم سجده قبل طلوع الشمس و قبل
 الغروب همین اعمال گفته و باید که بجای تمامی خود را حضرت حق بسیاری
 رخصت نماید بر فضل خدا داری و مغادرین بیت حافظ شیرازی کار بندگی است
 بنوش و منتظر رحمت خدا می باش

و در بیت دیگر فرموده است
 چو میرا کس عشقت نمی حواله کند

چو میرا کس عشقت نمی حواله کند

اشاره باین اوقات رفته و در تشریح و تفصیل آن کلام بطول می انجامد
 گذشته شد پس بوجوب فرموده امام محمد ثنین علی نموده باشغال اعمال
 مذکوره الصدر موقوف و مشغول بودند درین ماهین بخت و یکم ماه مبارک

رمضان رسید آنروز حضرت سیدالمرادین نیز حضرت امام محمد ثنین مستقدم
 شده سر عرض داشتند که ارشاد نمایند درین خشره یکدوم شب و خرچو یک

ایامه القدر بوده شب بیداری نایم حضرت امام محمد ثنین تبسم کنان فرمودند
 که من فرزند و بلند نبیک در احیای لیا فی ماضیه حصول داشتی احیای لیا فی

مستقبله مرا و مت دار و از بیداری شب چه میکشاید و از حجتو چه آید پاسبانان
 اکثر شب بیدار باشند و ازین دولت بیدار چون بخت ایشان خفته است

اشقی چون بخت بیدار کنند و شاید مقصود بکثارت آنست سیدالمرادین فرمودند
 که من فرزند و بلند نبیک در احیای لیا فی ماضیه حصول داشتی احیای لیا فی

حضرت سیدالمرادین فرمودند که من فرزند و بلند نبیک در احیای لیا فی ماضیه حصول داشتی احیای لیا فی

کتاب مستند خندان
کتاب ارشاد کرد خندان
این ابیات از شریفان
در روزگار

که بود و چه سوان زمان
چهاره خندی
خبر آنکه که بودی گدا
دشانه خندی

که بود و چه سوان زمان
چهاره خندی
خبر آنکه که بودی گدا
دشانه خندی

باجای غسل فرمودند و همچو نیر وای تکلیف بروید انشتند و در انشتای غسل
چشم بر بزد و صاحبان و دوزخ بجلت تمام از عوض بیرون آمده باز بخدمت گزین
منزلت حضرت سید ابرار صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و صاحب الفارضی الله
تعالی علیه حاضر شدند کی از ان دو صاحبان ارشاد کردند که اسه فرزند شما
شب قدر است و در یاد الهی مشغول باش و از مسکنت و مناجات بدر گاه
تقاضای الحاجات همچو نه خود را مسکنت و معذور مدار بده آن هر دو حضرت
قدسی صفات برخاستند و رفتند درین مقام سید المجاهدین بار بار ارشاد
سید کردند که در ان شب برین از افضال الهی که ناقصای بود و اوقات عجیب
و اوقات غریب مشاهده میگشت که بصارت ظاهری آفاق را تنجیکه است معانی
میکردم در خیالات بفتنا چشم دل که عبارت از بصیرت باطنی است و انگشت و
می گریستم که شجار و احجار تمام عالم سر بسجود نهاده و زبان بر تحمید و تمجید
و تسبیح کناده و عجب گونه ببحر حیرت فرو رفته که بشرح و بیانش زبان مقال
قاصر و لال جمیع اشیا را بمشاهده راسه العین قایم میدیدم و بنظر قلبی
ساجد درین حالت سر بسجود نهاده و زبان بشکر الهی و دعا نیکه شناسیده و
بود که شادم درین حالت فزاسه کلی دست داد و رخت وجودم به واسطه علم
افتاد و آنکه موزن با نیک صبیح گفت ناگاه افاتم حاصل گشت که بعد طهارت
بجاعت پیوستم و بعد اشراق چون بخدمت امام احمد شین رسیدم و سلام

بجای غسل فرمودند و همچو نیر وای تکلیف بروید انشتند و در انشتای غسل
چشم بر بزد و صاحبان و دوزخ بجلت تمام از عوض بیرون آمده باز بخدمت گزین
منزلت حضرت سید ابرار صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و صاحب الفارضی الله
تعالی علیه حاضر شدند کی از ان دو صاحبان ارشاد کردند که اسه فرزند شما
شب قدر است و در یاد الهی مشغول باش و از مسکنت و مناجات بدر گاه
تقاضای الحاجات همچو نه خود را مسکنت و معذور مدار بده آن هر دو حضرت
قدسی صفات برخاستند و رفتند درین مقام سید المجاهدین بار بار ارشاد
سید کردند که در ان شب برین از افضال الهی که ناقصای بود و اوقات عجیب
و اوقات غریب مشاهده میگشت که بصارت ظاهری آفاق را تنجیکه است معانی
میکردم در خیالات بفتنا چشم دل که عبارت از بصیرت باطنی است و انگشت و
می گریستم که شجار و احجار تمام عالم سر بسجود نهاده و زبان بر تحمید و تمجید
و تسبیح کناده و عجب گونه ببحر حیرت فرو رفته که بشرح و بیانش زبان مقال
قاصر و لال جمیع اشیا را بمشاهده راسه العین قایم میدیدم و بنظر قلبی
ساجد درین حالت سر بسجود نهاده و زبان بشکر الهی و دعا نیکه شناسیده و
بود که شادم درین حالت فزاسه کلی دست داد و رخت وجودم به واسطه علم
افتاد و آنکه موزن با نیک صبیح گفت ناگاه افاتم حاصل گشت که بعد طهارت
بجاعت پیوستم و بعد اشراق چون بخدمت امام احمد شین رسیدم و سلام

بجای غسل فرمودند و همچو نیر وای تکلیف بروید انشتند و در انشتای غسل
چشم بر بزد و صاحبان و دوزخ بجلت تمام از عوض بیرون آمده باز بخدمت گزین
منزلت حضرت سید ابرار صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و صاحب الفارضی الله
تعالی علیه حاضر شدند کی از ان دو صاحبان ارشاد کردند که اسه فرزند شما
شب قدر است و در یاد الهی مشغول باش و از مسکنت و مناجات بدر گاه
تقاضای الحاجات همچو نه خود را مسکنت و معذور مدار بده آن هر دو حضرت
قدسی صفات برخاستند و رفتند درین مقام سید المجاهدین بار بار ارشاد
سید کردند که در ان شب برین از افضال الهی که ناقصای بود و اوقات عجیب
و اوقات غریب مشاهده میگشت که بصارت ظاهری آفاق را تنجیکه است معانی
میکردم در خیالات بفتنا چشم دل که عبارت از بصیرت باطنی است و انگشت و
می گریستم که شجار و احجار تمام عالم سر بسجود نهاده و زبان بر تحمید و تمجید
و تسبیح کناده و عجب گونه ببحر حیرت فرو رفته که بشرح و بیانش زبان مقال
قاصر و لال جمیع اشیا را بمشاهده راسه العین قایم میدیدم و بنظر قلبی
ساجد درین حالت سر بسجود نهاده و زبان بشکر الهی و دعا نیکه شناسیده و
بود که شادم درین حالت فزاسه کلی دست داد و رخت وجودم به واسطه علم
افتاد و آنکه موزن با نیک صبیح گفت ناگاه افاتم حاصل گشت که بعد طهارت
بجاعت پیوستم و بعد اشراق چون بخدمت امام احمد شین رسیدم و سلام

کتاب مستند خندان
کتاب ارشاد کرد خندان
این ابیات از شریفان
در روزگار
که بود و چه سوان زمان
چهاره خندی
خبر آنکه که بودی گدا
دشانه خندی
کتاب مستند خندان
کتاب ارشاد کرد خندان
این ابیات از شریفان
در روزگار
که بود و چه سوان زمان
چهاره خندی
خبر آنکه که بودی گدا
دشانه خندی

رباعی

این نامه که در سینه خورشید است
از حکم و نیکوئی انانیت است
هر که در چو ظهور العجایب باشد
بسیار از بخت و اقبال است

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

این نامه که در سینه خورشید است
از حکم و نیکوئی انانیت است
هر که در چو ظهور العجایب باشد
بسیار از بخت و اقبال است

خواهد کرد و گویند که ما باشد هر یک را کفایت خواهیم کرد و نعم عبارات الکتاب است
بلفظ بعد ظهور این واقعات مذکور حضرت سیدالمرادین میفرمودند که هر که
در عالم مراقبه و معالیه روح پر فتوح شایخ دینی متوجه میگشتم خود را به مراتب
اکمل و افضل می یافتیم تا آنکه روزی روح پر فتوح حضرت قطب الدین
بختیار کاکی رحمة الله علیه متوجه شدم و دیدم که چتر از نور قدس بر سر آن
خواججه خواجگان گردانست بعد لحظه دو چتر چنان طور بر زمین نمودار گردید
شرمنگ در بجز تخیل افتادم و تا این معامله مکتوسه که خود را کمترین از مریدان
آنحضرت می شمردم مشهود من نگردد و فی الفور چشمم و اگر دم و بخت دستم
رسیده نبندی از این معاملات ترسناک و شرمنگ معصوم نداشتم حضرت
در جواب فرمود و خداوند فرمود که ای فرزندان آثار و ولایت نبوت پیوسته
است هنوز شسته از خروار و قطره از ان بجز ناپیدا کنار بر تو از زانی داشته
اند همچنین آثار هزاران هزار بر تو ظاهر و باهر شدند و ظل ظلیل آن صاحب
کمال با انواع ریاضت و عبادت و اقسام مجاهده مشغول و مشغوف بودند و
درین آوا که بران حضرت رود او بشمار و واقعات بسیار طاری گشت لیکن
در موقت در زمین حاضر نیست اما از هزار یک واقع عجیبه و عظمت نظم پوشانید
یکمال آب و تاب جلوه می بخشد و اگر کسی میخواهد این لاراله علیحده نموده از بیاض
مقوم سازد و آن نیست

۲۵

چنان باشد از نور انانیت
بویفتیش حکمت خیرین
چنان سبک نظر و دانستن
از درون سر حلیه نبوت
در این گشته آید چنان
که سادی بیاز از غش گذارد
فریدار و ایمن و پاک دین
بباید بود و عفو و باغیض
علی غش از انجمنی
برون آن که گویند بیاض
حکایت کند و ای حق آید
فقوی آن غش و غش

که در شهر دین است
ببیند و بشناسد
زین باب عالی
برای بار خانی
بگوید و بگوید
آن را و در باب
چو در باب
آن را و در باب
چو در باب

که بعد در دایه بایان م
 در این سخن بر خیزد از دایه
 که بعد در دایه بایان م
 در این سخن بر خیزد از دایه
 که بعد در دایه بایان م
 در این سخن بر خیزد از دایه

شب در روز بومیم بازی تلاش
 گه سیر شد و گه سیر باغ
 همیشه شتم دامن مستقیم
 نمود بر ساحل شط و رود
 نمودند امر در طسند هجوم
 تا شایان جوش وستی کنند
 خراسته هر سو دران اثر دما
 نه بینی جز امر و زور روزگار
 بران بت پرستان تا شایه برست
 رسیدیم در پیش آن جانجان
 بیا بهر هم اندران اثر دما
 تماشا گاه هر گدا و شه است
 که هر قطره اش در یکتا بود
 چنانش بود آسمان دگر
 جو عشاق کیسور و ان بیقرار
 سلسل زنج است یکسر تنش
 وزان جمع یکدم تماشا بهین

نظر معاد و تفکر معاش
 بکشتی و نخل سیر بازی و باغ
 رسیدن بهر محفل جیش و غم
 شنیدیم روزی که قوم بنوی
 زن و مرد و اطفال آن قوم بنوی
 نشویند من بت پرستی کنند
 پیری پیکران چو ماه تمام
 خرازان نه و صد سر و دریا کنار
 چه رند و چه صوفی چه بهیار و ست
 من و باد و سه کس بهر ادگان
 بدو غمستم اسیر پیر و نخرام
 که امر و زور یا تماشا گاه است
 تماشا که امر و زور یا بود
 ز عکس در و بین جان دگر
 هر و شان گفت آرد دیوانه وار
 زگر داب ملو قست برگردنش
 باز و در بر خیزد دریا بین

که بعد در دایه بایان م
 در این سخن بر خیزد از دایه
 که بعد در دایه بایان م
 در این سخن بر خیزد از دایه
 که بعد در دایه بایان م
 در این سخن بر خیزد از دایه

که بعد در دایه بایان م
 در این سخن بر خیزد از دایه
 که بعد در دایه بایان م
 در این سخن بر خیزد از دایه
 که بعد در دایه بایان م
 در این سخن بر خیزد از دایه

بعین معنی عصمت ایزد است
 بدین گونه آیات بسیار بار
 بیج اولسیا هم شود گاه گاه
 کنون نقش مطلب بلوح بیان
 تو این نقش را دم تسخیر دان
 نخستین از ان عصمت انبیا
 بتفصیل این را بیان میکنم

همین حال دفع بلا و بدیست
شود بر سر انبیا آشکار
که محفوظ مانند از غول راه
نگارم تو بنگار بر دل ز جان
چه تخیر نوع را کسیر دان
کز نایب حق باشدش رهنما
به تمسبل و شمرش عیان میکنم

حکایت موسیٰ علیہ السلام

شنیدم کہ چوارہ موسیٰ الکلیم
 ز فرط حیا آن نبوت تاب
 بجز چہرہ و دست پایش کے
 گروہ یهودان خانہ خراب
 ز بہتان یکے آتش افرختند
 گفتند موسیٰ ست معلول پس
 عجب گونہ معیوب پیغمبر است
 شنیدیم ہرگز نہ در عمر خویش

سقی اللہ کاسات فوز العظیم
نیک گد گاه از تن خود ثیاب
ندید از تنش باز دیگر بے
که بودند دشمن بعالی جناب
کز و خاند دین خود سوختند
شود بعد یک چند مقتول بر
حذر کردن از وی بے بہتر است
که بنام خور و زنگنه ریش

مردمان خنوعین و بندگان
و بیکین از موسی غفران و
خدا را قضا کرده قضا و قدر
که هر سخی بی خصل و بی کمال
که بدو دست آن خائن و
چون قوم میدانند از راه
که خصل از حق و بدو که در دست
ادوات و بی کمال

چون خواست که با سوار شود
چون خواست که با سوار شود

موسی بن جعفر و یحیی بن محمد
علاء الدین علی بن ابی طالب
و حسن بن علی بن ابی طالب
و حسین بن علی بن ابی طالب
و زین العابدین علیه السلام
و امام رضا علیه السلام
و امام موسی کاظم علیه السلام
و امام جواد علیه السلام
و امام مهدی علیه السلام

که بود تنی که در آن عالم
نمودن از غیب و در آن عالم
چون است از آن در آن عالم
که بود تنی که در آن عالم

که از مولود مصطفی است
 یا ایها الذین آمنوا لا تکلوا مما الذین آذو و موسی قبره
 که از مولود مصطفی است
 یا ایها الذین آمنوا لا تکلوا مما الذین آذو و موسی قبره
 که از مولود مصطفی است
 یا ایها الذین آمنوا لا تکلوا مما الذین آذو و موسی قبره

معنی آیت کریمه

یا ایها الذین آمنوا لا تکلوا مما الذین آذو و موسی قبره
 الله ما قالوا وکان عند الله وجهها

همین حکایت است

بخور نعمت ایمان ز خوانی دگر
 ز هم آیت از کور و سلسبیل
 که خورشیدت آذر بیت الهام
 ز قرآن بخوان یک در آیات را
 کین ذکر می از رحمت العالمین
 که شد باعث جود و بود و نبود
 حبیب اکو خاتم المرسلین
 خطیب همه انبیاء اکرام
 لعل که کس بر بند زبیر
 تو و القیسلان رمزی از موسی او
 بت و تبارک و سه بے سوختند
 برو باد بر آل و جمعی مدام
 ز عباس کو عسم پنهان است

بسیار شنوا کنون بیانی دگر
 و جلد و رو نیل
 بے بیت اقصا و سوسه شام
 چه سجوی انجیل و تورات را
 بیا از زمین سوسه چرخ برین
 محمد شهنشاه اقلیم جود
 شفع همه خد را اولین
 بلا شبه گیر و روز قیام
 ز انا فتحنا است تاجش بر
 بود و الضعی المعز و ری او
 به بیت الصمد شمع افروختند
 ز نقد ادیرون در و در و سلام
 حکایت کند را وی حق پرست

که از مولود مصطفی است
 یا ایها الذین آمنوا لا تکلوا مما الذین آذو و موسی قبره
 که از مولود مصطفی است
 یا ایها الذین آمنوا لا تکلوا مما الذین آذو و موسی قبره
 که از مولود مصطفی است
 یا ایها الذین آمنوا لا تکلوا مما الذین آذو و موسی قبره
 که از مولود مصطفی است
 یا ایها الذین آمنوا لا تکلوا مما الذین آذو و موسی قبره
 که از مولود مصطفی است
 یا ایها الذین آمنوا لا تکلوا مما الذین آذو و موسی قبره

که از مولود مصطفی است
 یا ایها الذین آمنوا لا تکلوا مما الذین آذو و موسی قبره
 که از مولود مصطفی است
 یا ایها الذین آمنوا لا تکلوا مما الذین آذو و موسی قبره
 که از مولود مصطفی است
 یا ایها الذین آمنوا لا تکلوا مما الذین آذو و موسی قبره
 که از مولود مصطفی است
 یا ایها الذین آمنوا لا تکلوا مما الذین آذو و موسی قبره

بهر عاقل و دانشمند
چون که از این راهی که می‌پاییم
بیشتر بدو در روزی که پیش
دشمن بود و در وقت شمشیر
بجز بدو از آتش آن دشمنان
نمی‌ماند و در آن شب
بهر اسبی که می‌پاییم

فلک نیز ازین صدمه هولناک
قضا گفت ز افغان او را چه غم
چو شد بهوش زان افسر ابله و شر
دوسته کس ازین قوم آید سر
چو عباس این ماجرا را شنید
شش را پوشاند از یکدوا
شد آن سر و نو خیز برخاست
و گر باره شد بلبش خوشنما
گهر ریز یا قوت او شد و گر
و گر بار شد سنبل او تباب
و گر خند و زد باز یک دری
و گر بانی کعبه آمد ز خواب
علی مهر برب نه اکنون خموش

همین خواست چون سایه افتد خاک
که و اخفض جناح است او را علم
ز قوش بر آمد فغان و غروش
رساندند عباس را این جسم
همان لحظه نزد پسر رسید
بهوش آمد آن بهوش رفته زجا
کز و باغ جنت شد آراسته
کز و باغ جان یافت برگ و نوا
و گر بار شد ز گش فتنه گر
و گر حلقه زد او بر آفتاب
و گر فوشد اندازه دلبری
شد آباد از و این جهان خراب
چو عباس بر جوش دل ستر پوش

حکایت

کنون ذکر از او لیا و گبار
شنیدم که شخصی ز اهل رشاد
شبانے نمودی با غنام قوم

بسیارم و درین نامه نامدار
که بس شقی بود و نیکو نهاد
ز انعام شان یافت انعام قوم

ببین سان تو من نهی نهی
شنیدم که شخصی زیلان داد
ز جیب دزدانان او
ببین سان تو من نهی نهی
شنیدم که شخصی زیلان داد
ز جیب دزدانان او
ببین سان تو من نهی نهی
شنیدم که شخصی زیلان داد
ز جیب دزدانان او
ببین سان تو من نهی نهی
شنیدم که شخصی زیلان داد
ز جیب دزدانان او

ببین سان تو من نهی نهی
شنیدم که شخصی زیلان داد
ز جیب دزدانان او
ببین سان تو من نهی نهی
شنیدم که شخصی زیلان داد
ز جیب دزدانان او
ببین سان تو من نهی نهی
شنیدم که شخصی زیلان داد
ز جیب دزدانان او

دستم غفلت است و دامن جانم
 از دامن دستانم جانم
 دو صد بار با وی بجزا از
 از وقت بخت از باده از
 نفی از وقت بخت از باده از
 سی و دو کار از باده از
 برون رفت از باده از
 تیره و غدا از باده از

که از حرمت و شبه بینی طلال
 برون رفت از آن خاد بیهوش
 که از ضعف یا بد حد شمع نبات
 که در راه دین کرد و کوشش بیه
 روان ساخت در پای سید شار
 که از حد حش خاد یا در گل است
 از نواب آن شمع و دنیا و دین

طلب کن تو بهواره قوت طلال
 جنگل گشت زین پاسخش میزبان
 کنون اب کشایم بزرگ روات
 سختین بود را ویم آن کس
 بنویس که از بهر پروردگار
 رئیس شهید ان اسمعیل است
 بیان کرد آن قدوة الصلین

قوت باز و س مسلمان

است این طرح آصف ثانی

گل نشانیم بین بدم وزیر
 بنظر از ان عمر مانند کیت
 ورق گشت رشک بر جبرئیل
 نبل زوز و دآبر و سبشت
 نفس سر آیت انور شد
 نزد دست خدا بنگر این نقشها
 که بر من نگوید هنر آفرین
 علی مدحتش هر چه واری بسیار
 امیر الممالک و وزارت آب

بیایه سخن رخ روشن ضمیر
 دو اتم کنون چشمه زندگیت
 قسم گشت فواره سلسیل
 بود مسطرم چار جوی بهشت
 دامنم گر تدر طور شد
 بود دست من زیر دست خدا
 برو با و نفرین ز عیش برین
 سوزان دل سامع از انتظار
 فلک رجه نواب عالیجناب

از دامن دستانم جانم
 دو صد بار با وی بجزا از
 از وقت بخت از باده از
 نفی از وقت بخت از باده از
 سی و دو کار از باده از
 برون رفت از باده از
 تیره و غدا از باده از

دستم غفلت است و دامن جانم
 از دامن دستانم جانم
 دو صد بار با وی بجزا از
 از وقت بخت از باده از
 نفی از وقت بخت از باده از
 سی و دو کار از باده از
 برون رفت از باده از
 تیره و غدا از باده از

در گنجینه خفاست و ده یافت
 بهدش سائل نایابان
 گوید که نیندند آفرینان
 دوزان گاهگاه آفرینان
 من آن بر سر آمدن گویند
 که چو آفرین است و چو نیند
 که بگوید آن آفرین است و چو نیند
 که بگوید آن آفرین است و چو نیند

چه گویم از آن فیض و انعام عام
 من از دیگران حال شنیده ام
 چه سخن و چه سیف و چه عبدالرحیم
 چه حاتم چه بختی چه دیگر کسان
 چه دیدی ملک کرم را پیش
 بیامک و پشه دست بردیش بین
 ز بندوق بازی ادا عجب
 درین باب گر روی آرد کلام
 برین توده چرخ گر یک دو تیر
 بنزد کسانش بود بیگمان
 تو هر تیر او تیر نقد بر دان
 اگر نیزه بازی کند آن دلیر
 ز خنجر چو بازی کند در صفا
 جدا گانه در بر غنی یک فنی است
 حوا گفتنم در شش است بیش
 سرا و را بود ابلخ الوصف نام
 طی خیز بر دانه ست و عا

کز و بر دکل و رویه یک غلام
 به چشم خود این ماجرا دیده ام
 نگر و نند زین گونه او را ر بسم
 که این چو کوه است و دیگر خسان
 بد گیر فنون بین تو استادش
 اگر مرمی خیزم درش بین
 فزنگی است انگشت حیرت لب
 مبدل کند صبح عمرش بشام
 زنده خیزد از تیر او صد نفیسه
 کباده کمن کوزه پشت آسمان
 خجل زان سپر پاسه تدبیران
 صف سر به گرو و از عمر سیر
 بر آرد دل کوه از راه نات
 ولیکن مبتلا و مونی است
 خجل گشتم از حسن گفتار خویش
 وزیر محمد علیه السلام
 بدرگاه آن واجب کبریا

من این چو کوه است و دیگر خسان
 نگر و نند زین گونه او را ر بسم
 که این چو کوه است و دیگر خسان
 بد گیر فنون بین تو استادش
 اگر مرمی خیزم درش بین
 فزنگی است انگشت حیرت لب
 مبدل کند صبح عمرش بشام
 زنده خیزد از تیر او صد نفیسه
 کباده کمن کوزه پشت آسمان
 خجل زان سپر پاسه تدبیران
 صف سر به گرو و از عمر سیر
 بر آرد دل کوه از راه نات
 ولیکن مبتلا و مونی است
 خجل گشتم از حسن گفتار خویش
 وزیر محمد علیه السلام
 بدرگاه آن واجب کبریا

من این چو کوه است و دیگر خسان
 نگر و نند زین گونه او را ر بسم
 که این چو کوه است و دیگر خسان
 بد گیر فنون بین تو استادش
 اگر مرمی خیزم درش بین
 فزنگی است انگشت حیرت لب
 مبدل کند صبح عمرش بشام
 زنده خیزد از تیر او صد نفیسه
 کباده کمن کوزه پشت آسمان
 خجل زان سپر پاسه تدبیران
 صف سر به گرو و از عمر سیر
 بر آرد دل کوه از راه نات
 ولیکن مبتلا و مونی است
 خجل گشتم از حسن گفتار خویش
 وزیر محمد علیه السلام
 بدرگاه آن واجب کبریا

من این چو کوه است و دیگر خسان
 نگر و نند زین گونه او را ر بسم
 که این چو کوه است و دیگر خسان
 بد گیر فنون بین تو استادش
 اگر مرمی خیزم درش بین
 فزنگی است انگشت حیرت لب
 مبدل کند صبح عمرش بشام
 زنده خیزد از تیر او صد نفیسه
 کباده کمن کوزه پشت آسمان
 خجل زان سپر پاسه تدبیران
 صف سر به گرو و از عمر سیر
 بر آرد دل کوه از راه نات
 ولیکن مبتلا و مونی است
 خجل گشتم از حسن گفتار خویش
 وزیر محمد علیه السلام
 بدرگاه آن واجب کبریا

من این چو کوه است و دیگر خسان
 نگر و نند زین گونه او را ر بسم
 که این چو کوه است و دیگر خسان
 بد گیر فنون بین تو استادش
 اگر مرمی خیزم درش بین
 فزنگی است انگشت حیرت لب
 مبدل کند صبح عمرش بشام
 زنده خیزد از تیر او صد نفیسه
 کباده کمن کوزه پشت آسمان
 خجل زان سپر پاسه تدبیران
 صف سر به گرو و از عمر سیر
 بر آرد دل کوه از راه نات
 ولیکن مبتلا و مونی است
 خجل گشتم از حسن گفتار خویش
 وزیر محمد علیه السلام
 بدرگاه آن واجب کبریا

بسیار از طلاق گرامی و غریب و دوری و مکیب و نوازی و نوازد و شاد چون این کتب و دستا
بسیار جمع گشته اند حضرت بهیاب و سلطنت مولانا محمد جمیل علی رحمة و الاخوان نجیب
انعم الخدین فرستاده است اشاره و اجازت بپشت حضرت امام محمد شین خندان و ابراهان
و تساری سیاه و پیرنی سفید که بموضع خاص مع و از دست مبارک الباس ساخته رخصت
فرمودند و اول بقتب بپشت که اکثر عشار و اولاد حضرت شاه ولی الله و شاه اهل بیت
قدس سرها و انجا سکونت میداشته نشسته اند و در خدمت و کبر و بزرگوار و سیر متوجه
و ذریات و نسای و جوری و خدم و بنید بفرست بیعت مشرف شده اند بدعات و در کتب
قدیم یکبار دست برداشته بودند بپشت سنیة افتخار نموده همه با جمیع شده و خود
بیان شده بر با بیان غلبه بر غفصون نمودند که هر که از بزروران و اوسیت امام باقر
دست نبردند از رعایات قدیم که بر سر بدعات شیعیه مخالف سنیة است تا سبب بزرگوار
نشود و در قاطع ترک تناسل اگر چه اقرب باشد ترک مواخات و قطع مذاکرات و حضوری در
موت و حیات فرض و تختم باید و دست چون این مذاکره فیما بینهم و وقوع یافت کلام تمام
و طبع گشته دست بیعت خریف در داور و بر کس حسب مقدور خود بهمان قدری آن
مهمان عزیز تصور می و نظوری نکردند و بهفته نگذاشته بود که اکثر از خاستن صلوات
تصبیح عرا یصل و یکجا تنب بطلب سید العبادین رسیده باعث تکلیف قدیم و بفرست
با کمال و مسکن خود باشد ازین قصه بخت کنانید نه همین و تیره و در خطر آباد
و اندکی در سهار پور و که کثیر تارام پور و بانس بر علی و شاهجهان پور و شاه آباد

۳۹

شبان خورد و است او سینه
فرد که در بخت و بخت
دیواری خن و قارب
بازی و ملاری و بازی
فوتسه حضرت سید الجابین
بخت و لغات و بخت
و خانی و بخت
کتاب

این است که در این کتاب
 بیان شده است که این کتاب
 در این کتاب بیان شده است
 که این کتاب در این کتاب
 بیان شده است که این کتاب
 در این کتاب بیان شده است

امارت خود و همچنین شهادت امانی بر سه محله برای طلب معاش بذیل مجتهد مذکور متعلق گردیدند
 یک قلم معنی بر گیرند بر پیوسته معانی صد و پنجاه و سی و چهل سنگی از معنی مذکور به معنی
 خود به مذکور به معنی تبدیل دادند و ابواب شمران در شایان و آخرت بخودی خود کثافت و غلو
 تعصب و دران کرده و خزان چاره بیشتر از پیشتر پیدا شد بمعاينه مخالفت مذکور رشت
 بدو می تواند همیشه انقطاع نموده معاند نگردد مگر شد نظر و باجواست که آن زمین بعضی
 آنگین ما اگر نموده که معنی گویم و راست است آنکه سید العجا بدین تحقیق که خلیفه و در
 سید المصلین است از ان زمین برخاسته و حکم آیت و کذالك جعلنا لكل
 نبی عدا و من الهم صین و کفی بکفی بزرگ ها حایا و نصیر و اجتهد ایشان را با
 که تخم رخصت مشیبه گری که در باغ همیشه بهار هندوستان رنجته بمسند و راست ابو جلیلی

۴۷

و عقبه و پیشه نشسته بهر از انجا پیدا شده و چون شهرت سید العجا بدین غور شد و کائنات
 اطراف غنیمت هندوستان را با نوار باریت و از شاد و روشن و مستیز نمود و دیدند شنیدند که
 از هر چهار جانب غلایق بنیاد انحصار عطا و فضیلت مساوات و بمجا احوال انقباض و انبساط
 است از منافع و فضیلت سیراب و کامیاب گردیده بعضی نفاقت اختیار نموده و بعضی جمع
 و ملحق کرده بهر و در آن مجتهد مع اتباع و شايع خویش خفاش و در این انوار محروم و
 بی نصیب مانده است و در بر منظر بعضی و حدی طبعی جز این چاره ندید که با اخوان و
 اتباع که با کس تعصب مذکور بودند تا کید تمام و نقد الا کلام از نام نمود که درین محرم
 برگزیده و در محله سنیان چنان شورش بپایان یافت بلکه خون و دوسکس با بدین رنجت باقی

بیان شده است که این کتاب
 در این کتاب بیان شده است
 که این کتاب در این کتاب
 بیان شده است که این کتاب
 در این کتاب بیان شده است

کرده در حوالی آن تقصیر
 ساخت و سلطان خلیفه
 سر با چنگ نهند و داد بدارد
 افغان و فرنگی باین دروغ نماند
 که از کیم کشته شده بودند
 خسارت نشان بخت خود رسیده
 ملاقات نمودند و چون بخت
 را تبیل از رسیدن آنجا گشت
 ز درین تقصیر تا باشد بود
 در چندین بخت نایب خوار بود

در مجلس عین وقت خوردن طعام شبیه حاضر بود و بگوید معاصر و نو و کسب الحیا پر
 قدری از آن طعام گرفته از دست مبارک خویش صحنکی پر کرده بر طاق مسجد نهادند
 حاضرین را اجازت خوردن داده خود دیکوشت سقند که شمایان بخورید و بارامند
 دار بر بعد و سه ساعت این بخش خود را تناول خواهم نمود و در آن حسب فرموده
 عمل نمود و طعام تقسیم کرده بپانزدهای خود رفتند بعد از کشت یسیر مولوی عبدالباسط بپای
 یا بنوه کثیر در محفل آن روشنفکر حاضر آمدند و معروض داشتند که ای حضرت در حق من
 و عاقلانم که ادای حرمت قاف از زبانم با حسن و بوجه میسر گردد حضرت ارشاد کردند
 که مولانا ادای حرمت قاف عجب است که از زبان شما صاف بر نمی آید و با آنکه از
 مدت بسیار و سالهای دراز با من صحبت دارید این سخن بر من مشکف نیست پیش من
 بالفطریکه در کوفات است مشکلم باید شد مولوی مسطور چند الفاظ که بجز و وسط و صد

آن حرف قاف بود بر زبان رانند که ای کاف بگویی کاف عربی بیامی و میگفتند
 بیچگونه ادای آن میسر گشت حضرت آن طعام حصه خود را طلبیده پیش خود نهادند
 و برای دعا اول دست خود کشاده بآمین حاضرین را ارشاد فرمودند چون از دعا
 خارج گشتند مولوی مسطور آمد کردند که بیا با من طعام بخورانشا را الله تعالی در شای خود
 طعام مرادت حاصل خواهد گردید نصف طعام تناول نموده بودند که حرف قاف از لب
 ایشان با حسن و بوجه ادا گردید آدم بر اصل قصه که آخونزاده مذکور با فواج پیاده و
 سوار بر جناح اشقیال شتافته قدر بسوی جناب والا در یافته در اول مجلس شرف بیعت حاضر

فرنگی که بگنوده و خوش
 خوش آن که با انگشت و دراز
 اگر از سوزش و چونت آن
 با صاحب در میان بپایان
 ریاست بفرموده اندازاد
 شاکر آبی بخت اتم نهان
 از در اندیشه آن چنگا

نایب بخت باطنی فلام
 ملاقات با اقام در وقت
 بخت و در وقت
 و خالص درین آن
 مستغنیان کمال
 بسیاران نموده صد
 ایوان که بیدار خفا
 دیکوشت از مقام

از دست ایشان تاراج فرمود
 طیاران قنداق و رقیب
 بنیادهای ایشان را بکشت
 از دست ایشان بکشت
 فصل اول در بیان احوال
 فصل دوم در بیان احوال
 فصل سوم در بیان احوال

خود متوجه گشتند آنحضرت بجهت توجیه ایشان اجازت فرمودند مولانا عبدالحی صاحب تمام آنحضرت
 را که لایحمان بضعه و سبعون شعباً اصلها کلا اله الا الله و فرغ ما فکلت
 و فکلت و آخرها اما طه الا دی عن الطریق بنوی تشریح و تفسیر فرموده که علم
 و جابل آن محفل انگشت حیرت بردمان نهادند که تسمین و آفرین از هر گوشه و کنار
 آنحضرت بعد از طعام طعام پنجاه روز و سه نذر نموده و رخصت فرمودند جناب فیض تاب و سه
 مقام بگشود کرده و درین اثنا خلایق بشمار از قسم فرمودند و بنیاد شریف بیت مشرف گشتند
 و بعضی خانه مسکن خود که رای بریلی بود و معاودت فرمودند و چون سکونت خاص گرام
 اختصاص بسبب هجوم خلایق که بارادت میبست خصوصاً آنسوان که از چهار طرف هجوم نمود
 بود و در خانه حضرت نوعی ملوک و شون گردیده که مزیدی بران تصور نباشد و دران ایام
 آنحضرت دوسه هفته بنجاء فیض آشپانه خود قدم برنیزه نمودند و مردم شریف به بنار خانه و دیگران
 خشت خام مواضع بستند حضرت خیر الانام جازم و راسخ گردیدند برین اراده آماده
 گردیده و وسیل و کلتیج آورده و آماده ساخته گشتند از آنها بروش مبارک خود گرفته
 بر لب منگالی که در رت آن قدری آب بود رسیده بکشدن آن مشغول گشتند بمباینه خیال
 اصحاب آن صاحب کمال هجوم آورده گفتند که ایان خادمان راسخ جان شمار وجود
 و حیان تکلیف شریف و درین مقدمه محبت حضرت در جواب آنها فرمودند که وقت بنار
 مسجد نبوی آنحضرت معلوۃ السلام علیه فیض نفیس خود بر داشتند و خشتها و غیره را
 بنام مشغول و مصروف بودند و صحابه کرام هم برین عمل شرکت می نمودند و بیایند و فریاد

از تاب بدوش آدم بسیار
 این وقت را متصل غایت
 قطع و بریده و بایستی
 قطع و بریده و بایستی
 قطع و بریده و بایستی
 قطع و بریده و بایستی
 قطع و بریده و بایستی
 قطع و بریده و بایستی
 قطع و بریده و بایستی
 قطع و بریده و بایستی

۵۴

حضرت امام رضا علیه السلام

مجلس عالی
مجلس مطلقاً از اینجانب است و در صورت
مجلس و اینجانبی است

ایستاد و استاد

ما از زبان فیض جهان فانی
فراگویی میالشی

عقود و خصوصیات
ایمان و ایمان و عقاید و خصوصیات
و کونیه صالحان

مستند فرنگی بود که بفرست بعبت مستفیض گردید و مقصد بدو بخت هر روز ضیافت ایشان
میکرد و خانه و مسجد و دو سوکوها و غیره اسباب و اطاک کفر ملک خود داشت بنظر ایشان
گردانید لیکن آنحضرت بعد جبهه و جبهه بار فرمودند که نفر شما قبول کردم از طرف من هیچ
این مکان باشید و از خدمت آینده ما دور و ندهد با خصوصاً از صاحب ایام و از خدمت
ایمان و ضیافت خود آنها را مانند و راز و چکاس در بیاید نمود و در ایام قیامت آنجناب
عزایض بل کوزه و جهان آباد مع چند کسان برای طلب رسیدند آنحضرت عرض آن
بلده نموده بقدر و مسمیت از و م خود آن شهر را رنگ ارم ساختند و خلق کثیر را از مسمیت
خود بنواختند چون آنقبه بمهاولن از آنجا متصل به دقاضی آن قصبه مع چند مال مالی خود
بخدمت رسیده و یکسک مریدان مسلک گردیده برای قدم رنجه فرمودن کمال حاجت
و حاجت مستدعی شدند آنحضرت حسب درخواست ایشان روانه قصبه مکره گردید
و در مسجد دقاضی مشهور حل قیامت انگذند و جمیع ساکنان آن قصبه بنضیاب مسمیت گشتند
و ذکر و اوست عجیبه یکدیگر از اوقات حمید ساله غریب در ایام قیامت این قصبه
بود که روزی از روزها آنحضرت بعد از اوسته ناز فخر بافتاد و یک نفر که سخنان آنحضرت
این ساله است همانرا متبشغول بودند و بنده بدون فاصلا احدی متصل از آنچیز
فیوضات جلال داشت و تلاوت کلام حمید با استگلی نمودی مید که شوق آنجا بانه نسبت
اوقات سابق امروز قریب چاشت که بهیچگاه معمول نبود کشید و چون وظیفه تلاوت روز
تا آخر رسیده بود و بنده مامور باشغولی که از ابتدای سفر بود از جا بنجیده و متبشغول

قاعاً صافه صفا که تری فیها عوجا که امیلا چون کف دست مرئی میشود بنیامد
 در دست قدم در تمام زمین بزرگان آبیار بمن یک گره در گردن ملو از آب زلال صافی بی کدورت
 سبانه میشود باقی از غیب که شخص امری نمیشود و مره بعد اولی و کرة بعد آخری
 سید به بین که این زمین بر سر آب میان کشتی است و در قبضه ملک و خالق آن است
 خواهد غرق کند و اگر خواهد نگاه دارد و ضمون آیت کریمه و آیت لاهراناً حملنا
 خسرانهم فی الفلک المشحون مودعی میسازد و بشاید که این معاد غریب و غافل
 این واقعه محبت را سیمای خواب بر خاستم به حضور اقدس والا رسیده بعد از اسام
 عرض کردم که انشاء الله تعالی بنده سعید و عیال رفیق این سفر نمایون بهر گره
 خواهد شد خواب فیض آب خندان خندان و مسعود و رحمان دست خراش بر دوش باین
 نیفت نماده فرمودند که انکار آن روز و اقرار امر و زرا سبب و باعث حبسیت بنده
 خواب خود را عرض کرد و آنحضرت فرمودند که بر چه شایان اگر چنین نیاز باشد ادب و تکرار
 نگردد شود رجوع براه راست بداریت متعذر و مشکل گردد و بدو نصیحت کن محال الامر
 سلخ شوال العظم سنه یک هزار و دصد و سی و هشت هجری بعیت چهار صد و یک که اکثر از پیشانی
 ساهل بود نماز تضرع رای بر میلی عبور در ریاسی نموده مقدار یک پان بیاضی تو بود و در
 بعیت ایام بر میلی و غیره مردمان اطراف که با او جمع شده بودند متوقف شدند و گوید
 جانان سرکار و ولایت که مولوی محمد یوسف بهر حرم بودند یکصد و بیست قدری زاده
 بر آمدند سید العجاوبین از دست شریف خود گرفته بقضای رای بر میلی و غیره حضرت

این سلطان حسن بن علی
 در این وقت حاضر اند و در تقسیم اهل چیزی نباشند کسی از شمار ایشان بسیار نماند
 با هم قسم کرده بگیرند و لوی صاحب موجب امر شریف بهما آورند نگاهگاه مبارک از
 سرور داشته باغوش نهاده دست بردار کشادند و فرودند گاهی کریم کار سازین قدر
 مخلوقات را که بصیبت این کمیند ساختی من بچاره راجاره ساز و لطف خود را با حق
 بر رده الطاف و انعام خویش همراه کرده بمنزل مقصود فائز گردان بدو هزاران
 روانه گردیدند در آن شمار راه و لنگه که بنده یابل خانه گاهی سوار و گاه پیاده هر دو
 سیکر و گنگوی عجیب و مخاللات غریبه بر گوشه و کنار می شنید و در جواب یکی از آنها
 و من نمی کشید یکی با هم هم خود میگفت که ای یار اینقدر خرج همراه دارم و آن خرج جز دست
 منزل که فایده خود را بگو و او جواب میداد که من عشر عشر تو با خود ندارم خداوند که بر من چنان
 گذشت دیگری در جواب آن شکلم با ننگه میزد و میگفت که از خرج یکروزه در روز چه جای
 آفتگوی دریا نیست بنده حیران است که در آن غیب ساکنین و فقره که دانی کیست ایشان
 ایست چون بمنزل خواهند رسید فطار ایشان از کجا خواهد گردید هر دوی متوکل که
 منصب ندیدی یا سیدالجهادین میداشت در ساعت گفتار ایشان طیره شده بر ایشان
 خطاب کرد که ای هرزه در میان این همه گنگوی است همین خیال باطل چه اندام خود را
 برین سفر مبارک میگذازی که میمانی عالم را که بخانه دوست و دشمن فرودی آید
 چنانچه اسفرد انعام را که ام بکشاید و او بلا شایسته بکشد که عزم خود بر خانه بقیع ایشان
 آن خندان که شایسته ام را از تو

این سلطان حسن بن علی
 در این وقت حاضر اند و در تقسیم اهل چیزی نباشند کسی از شمار ایشان بسیار نماند
 با هم قسم کرده بگیرند و لوی صاحب موجب امر شریف بهما آورند نگاهگاه مبارک از
 سرور داشته باغوش نهاده دست بردار کشادند و فرودند گاهی کریم کار سازین قدر
 مخلوقات را که بصیبت این کمیند ساختی من بچاره راجاره ساز و لطف خود را با حق
 بر رده الطاف و انعام خویش همراه کرده بمنزل مقصود فائز گردان بدو هزاران
 روانه گردیدند در آن شمار راه و لنگه که بنده یابل خانه گاهی سوار و گاه پیاده هر دو
 سیکر و گنگوی عجیب و مخاللات غریبه بر گوشه و کنار می شنید و در جواب یکی از آنها
 و من نمی کشید یکی با هم هم خود میگفت که ای یار اینقدر خرج همراه دارم و آن خرج جز دست
 منزل که فایده خود را بگو و او جواب میداد که من عشر عشر تو با خود ندارم خداوند که بر من چنان
 گذشت دیگری در جواب آن شکلم با ننگه میزد و میگفت که از خرج یکروزه در روز چه جای
 آفتگوی دریا نیست بنده حیران است که در آن غیب ساکنین و فقره که دانی کیست ایشان
 ایست چون بمنزل خواهند رسید فطار ایشان از کجا خواهد گردید هر دوی متوکل که
 منصب ندیدی یا سیدالجهادین میداشت در ساعت گفتار ایشان طیره شده بر ایشان
 خطاب کرد که ای هرزه در میان این همه گنگوی است همین خیال باطل چه اندام خود را
 برین سفر مبارک میگذازی که میمانی عالم را که بخانه دوست و دشمن فرودی آید
 چنانچه اسفرد انعام را که ام بکشاید و او بلا شایسته بکشد که عزم خود بر خانه بقیع ایشان
 آن خندان که شایسته ام را از تو

این سلطان حسن بن علی
 در این وقت حاضر اند و در تقسیم اهل چیزی نباشند کسی از شمار ایشان بسیار نماند
 با هم قسم کرده بگیرند و لوی صاحب موجب امر شریف بهما آورند نگاهگاه مبارک از
 سرور داشته باغوش نهاده دست بردار کشادند و فرودند گاهی کریم کار سازین قدر
 مخلوقات را که بصیبت این کمیند ساختی من بچاره راجاره ساز و لطف خود را با حق
 بر رده الطاف و انعام خویش همراه کرده بمنزل مقصود فائز گردان بدو هزاران
 روانه گردیدند در آن شمار راه و لنگه که بنده یابل خانه گاهی سوار و گاه پیاده هر دو
 سیکر و گنگوی عجیب و مخاللات غریبه بر گوشه و کنار می شنید و در جواب یکی از آنها
 و من نمی کشید یکی با هم هم خود میگفت که ای یار اینقدر خرج همراه دارم و آن خرج جز دست
 منزل که فایده خود را بگو و او جواب میداد که من عشر عشر تو با خود ندارم خداوند که بر من چنان
 گذشت دیگری در جواب آن شکلم با ننگه میزد و میگفت که از خرج یکروزه در روز چه جای
 آفتگوی دریا نیست بنده حیران است که در آن غیب ساکنین و فقره که دانی کیست ایشان
 ایست چون بمنزل خواهند رسید فطار ایشان از کجا خواهد گردید هر دوی متوکل که
 منصب ندیدی یا سیدالجهادین میداشت در ساعت گفتار ایشان طیره شده بر ایشان
 خطاب کرد که ای هرزه در میان این همه گنگوی است همین خیال باطل چه اندام خود را
 برین سفر مبارک میگذازی که میمانی عالم را که بخانه دوست و دشمن فرودی آید
 چنانچه اسفرد انعام را که ام بکشاید و او بلا شایسته بکشد که عزم خود بر خانه بقیع ایشان
 آن خندان که شایسته ام را از تو

بسیار و گاهی در میان
 از او رفت و شناسید
 حضرت ایشان خواهم
 بسیار از شاه سبزه
 لافوت نمود و گفت که

یک گاه دو سوار تیز رفتار از ننگ دریا که قریب پنجاه کس پیاده ایشان همراه بودند
 از دور بلال آسانوار شدند و سافتی که زمین با ایشان بود قطع نمود و یکی
 از حضرت العین در آن باغ رسیده پرسید که حضرت کیست و کس که آنجا نکرده
 از آنجا حضرت رسیده بعد تلخ سلام و ادای مصافحه و مسافحه نایز گردیده بر همان سبزه
 توفیر که رشک سبزه فرمود و سبزه برین بود و حضرت بران نشست بودند و اوج شرفین
 یقیناً تمام سلام نموده نشستند و اول کلامی که از آن دو کس سخن بیان آمد این بود
 که حضرت افلاک را به عقد بیعت شرف فرمایید و بنحوی آیت کریمه فاحکم بیننا
 بالحق مصدق است - این زمین ما و ایشانست برستی فیصل کنید بموجب در خط است
 آن بر دو کس فیه ایشان بر بقعه بیعت شرف و محلی فرموده دستهای مبارک برای دعا
 در حق ایشان و دیگر گمان که حاضر بودند برکشودند و کمب همت در میدان ساجت
 حاجت بجا آمد قاضی الحاجات جولان داده با قاضی الغایت سست نمودند بعد بان
 بر دو کس آن فرمودند که نشاند و شایعه که فحاشی است بیان نماید چنان بود
 بر او رخصتی بود و اول برادر بزرگ ایشان معوض داشت از روزی که آوازه قدوک
 بیست و نهم جناب گوش ندانین نیازمند گشت از سهون روز به قیامت ضیانت والا
 مع تمام فاقه شریع شغول و مستغرق بودم بامید آنکه محضری طیار ساخته و راول
 منزل این سفر مبارک پیش ملازمان والا نماده فرق عت بفر قدین رسانید
 بهودی که نون حاصل المیم امر و چون بطیاری طلیح آن سست گشت این کس آمده

استقبال حضرت آن
 بلال بر دو کس نشاند
 از شادان و شادان
 از شادان و شادان

۴۱۰

این حکایت که در آن
 این حکایت که در آن
 این حکایت که در آن

این حکایت که در آن
 این حکایت که در آن
 این حکایت که در آن

یکدیگر بصر من رسانید که از سر و زخم و داران با برای اخبار قاضی شریف بهمانی حقه موجود
 بود و امر وزیر آرد و ندک اغلب که حضرت مع قاضی امر وزیر مجازات مکان شما فرود کش خود رسیدند
 شد بجز در این نوید فرحت جابید برای ترتیب ما حضرتی تا غروب آفتاب شغول بودیم
 چون طیار گردید بجز دست حاضر آوردیم حضرت ملائین را ما مور ساختند تا آن اطهر را
 از طرفت و اوائی ایشان برآورده نظارت خویش بگیرند ما مورین حسب الامر
 آورده در قاضی تقسیم ساختند و مقدار و ساعت نجومی آن انگیز بجهت حاضر حاضر
 رخصت خواست و آن گویید چون تقیث از حال او کرده شد معلوم گردید که از نوکران
 پشی نبود بکات بجهت تجاران پیش بود بنابر مبر توکل آن متوکل علی الله که از بکرت او

فی الذی کمال این سراج
 مع برادران فوین و بنات
 از آن دم و بعد بجهت شوق
 مستعد بودند انتظار یاری
 قاضی شریفی بود و غرض
 که با هم بطور ملاقات
 سرور و نصیحت تمام قاضی

با هم که بر این مساحت برای
 فوین و بنات و دختران
 ازین دو جانب و جیب
 در چهارم و پنجم
 از فوین و بنات و دختران
 در دو جانب و جیب
 در دو جانب و جیب

که باز از شرک و بدعت و فتنان ایشان رو نواهی داشت بسبب ظهور آفتاب بسکنت
سینه رونق و رواج ایشان رو و بساود نهادن آن طریق مطلقاً نحو وضعی شده بود و چون
تقریر و پذیرا استقامت ساخته بمحصول امام المحدثین فرستادند و مضمون آن تقاضا بود که هر
چنین بگوید سزاوارتن چیست چون استقامت بحضور و امارت رسید جوابش بدینگونه بود
تقریر یافت که از واصلان خدا این مدعی نباشد چرا که بمبارقت و فوت او فی سلسله
زمین و آسمان بگیرد چنانچه فحای آیت کریمه خدا بکس علیهم السلام و الاصل
الاید نصیر هیچ قطعی است چون جواب با صواب و ندان نمکن بجا سدان بدینگونه رسید
از نایب خجالت پسند و روان را از راه نمان داشتند و آنچه موجب قبول مشهور مصرع
یار را یاری بود از یار یار اندیشه کن این را از مخفی بر ملا گردید و آن تبره در تلون
نلوم و پشیمان شدند بالاخری بعد و سه هفته از آمدن حضرت فرموده بطی کرد
چون آید در ایامیت تیزی داشت در شهر مزبور رخت اتاعت انگشته ندر شیخ
عبد القلیف که از حمزه بخاران پسند و سلطان بودند و از مدت و دو سال پیشتر بدعت
مشرقت شده و سه روز در آن مقام ضیافت کردند و قریب چهار هزار روپیه نذر
گذاشتند و کمر محبت حج بمیان بست بسک حاجیان مسلک گشته و در آنهار
اتاعت آن مقام خلایق کثیر آن مشهور نوامی آن بدعت نموده از شرک و بدعت و غیره
ناتیب و محنت گردیدند بعد از تقضای یک هفته متوجه بلده بنارس گردیدند که کشیدند
و بخار گشته اتاعت گزیدند و سه روز در آن مقام مانده بطی کردند و قریب

و اما در این شهر چون روداد و ملائق پیشمار از هر طرف بجز دست سید جیت نمود
 و از در غر نضاج ارجمند آویزگاه گوش ساخته ابرج جمع شرکاء بدعته تا به نمودند
 و از آن بلده کوچ فرموده مصل نامیده فرود آمدند و بطور سابق خلایق پیشمار از
 بر شوشتافه بهره باب بیت و نضاج گشتند و از آنجا به بکسر تشریف آوردند و شنبه
 شده صبحدم کوچ نموده به واناپور رسیدند و چون غله انگریز و دیگر ساکنان که از
 مدت طویل انتظار تشریف آوری داشتند و بعضی کسان از بنارس سعادت بهاری
 مستعد بودند بر اخصیافت ایشان با قاضی یک هفته اتفاق افتاد و درین اقامت
 از مستغنیهای مولانا اسماعیل شهید و مولانا عبیدالحی مرحوم طوایف انام از اجلان
 و اشراف خصوصاً اولیایان از افعال شریفه و اعمال نبویه خوشنمای و محنت نشسته
 نوشته عبادت اختیار کردند و با آنکه اسباب کثیر و اموال خفیه رسیداشتند یکباره
 دست برداشتند بعد از تقاضای بیفته در شهر غلام آباد تشریف آوردند و متصل به
 گشتها بستند و مقدار دو هفته در آن شهر تشریف میداشتند و درین تاریخ سیر خلایق کثیر
 از بنار و میره نضاج و اندر آن میره نضاج سعادت پذیر گردیدند بعد از تقاضای ایام
 از آن شهر کوچ نموده به بکسر که چند روز در شهر موجود گردید یک روز اقامت کردند

4

سیدہ افضیاتی صاحبہ
اجنہ چوچہ مشین و لڑائی و جوار و
چاق و شمشیر و لڑائی و شمشیر
شکوه در بندہ و لڑائی و شمشیر
گرویدہ و لڑائی و شمشیر
ساکس و لڑائی و شمشیر
نور و لڑائی و شمشیر
صاحب و لڑائی و شمشیر

[illegible]

وایاری گفتگوی خود و از مدعی و مدعا علیه بر کس که غالب یا مغلوب گردد حق الوکالت ایشان
برگردد بایشان میرسد بعد از انقضای هر ماه اگر نریزد و بایستیم خود مساعنه کرده ام کنار
عدالت سابق نظیر برین بار کرده گاهی سی هزار گاهی چهل هزار بایشان واصل
میشد و قریب پانصد کس از طلبار و فقره از سرکار فیض آثار ایشان بهره و وقت طعام و
بیشتر شاه کویت بلا تعرض مجبور و کمدی یافتند و هر هرودی که عازم بیت الله الحرام
یا یومین بودند از آن مرجع فیض طلب میداشت بکشاده پیشانی و اسن آرزویش را اگر آن
بار مساحت لیکن با وجود این دولت و انقبال و این اهت و اجمال از عبادت
منعم حقیقی و محسن تحقیقی همواره غافل و فاضل نهی بود که مزید بر آن تصور نباشد
چون از کار حده خود در فراغت یافتند بجایه میرسد با مولات خانگی که شصت سپرده بود
خود در اینکار مشغول داشته در شرب خمر و تماشای رقص و مجرای بازی برین پیکر محوش
مشغول و مصروف بودی مگر از وقت ورود سعادت آمو و جناب ماقبت محمود در آن
وقت منش می بود و شاه بهمان بلای آفت اندامی که بیخ شجره دین و ایمان بیکند و عا
را گونه ربه و در خمی انگیزه منهدک و مشغول بود و در ام باند های خود میگفت که حرفه حشمت
و عشرت دنیوی که سم حیات اخرویست این رویاه غایت تباد را که سم محض است باطل
این اکثر فیض تاثیر که مجید و جود اعلان و مستیاب بشود و محروم و نا کام میدارد و چون
رو برفت برین ماجرا گذشت و قریب و دوازده کس از عماید و علما و غیره متوسلان ناظم
آن مکان به بیت آن سید عالیشان گوی سعادت را بودند و روزی اندامی خود را

کتابخانه در شش ایست
کتابخانه گاهی می‌نویسد

نور محمدی فیضیاب از و غفرلہ
عبدالحی صاحب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

در کتاب مسیحی
در کتاب مسیحی
در کتاب مسیحی

مجلس شورای ملی
مجلس شورای معتمد

بمعرض قیامیان آورده بعد از آن گفت که بگویم هر که آبروش بجا نکند عزت و دجاری بیخیزد
شماره در آن مختصر علی که محال و مقدر صدق ابله یا ناست روا رستم آنکس مبادرت نموده در جهات
گفت که اولیاء خدا و پیشوایان راه پر اسطرح انوار آفتابهای در اخص انواع خلایق الهی
بستند اگر اعداء صادق و عزم تو به راسخ داری مضمون این رباعی را باید در قوه غیور
نموده قدم جبارت بر کنش را با شعی

ازین درگاه مادر که نو میدی نیست	گر کافر و گریه و بستی باز آ
---------------------------------	-----------------------------

نشانی مذکور بجز در اصفهان این نوید فرحت جابوید از سر قدم ساخته بملبس الاحاطه گشت
و بجز در و بروی بآن شامل نورانی لرزان و گرگان بر پای حضرت افتاد حضرت شمس
بر داشته در کنار گرفته و تسلی و تسکینش داده بر پهلوی خویش جابوید اند در درین هفت
و عشره این خبر بهر خاص عام منتشر گشت و ساکنین آن بلبده غصه نامت دو ماه بهر
تقریب هزار کن بیشتر بیعت بهره باب میگشتند رفته رفته چندان هجوم عوام و خواص
گردید که در شش پاس فراخ بجز نماز چنگانه دست نمیداد تا باکل و خرب چه رسد و چون
اجماع خلافت بر روز از احاد و عشرات بل از الوث کثیره متجاوز گشت مکانی وسیع
متصل مکان آنحضرت بود آنرا از مردمان ملو و شحون می ساختند و چون پر گشت حضرت
بر روز و از نشر لیت از زانی فرموده بهشت بهشت و ستار را کرده هر گوشه و کنار آن مکان
بهشت با عین سپرده الفاظ بیعت مبارک را مانند الفاظ اذان با چنگ نیز با عین بیعت فرمود

بیت کی یاد دہانی میں لکھا گیا ہے کہ یہ کتاب
میں نے اپنے والدین کی یاد میں لکھی ہے

40

تقریر شدہ ایضاً
موصوف

عبدالحق بن محمد بن عبدالحق

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسمًا من موسمي الدنيا والآخرة

تاریخ و جغرافیہ

卷之四
 四庫全書
 詩經

نیست چرا که این درویش بعد یک دو سه تری دیار عرب خواهد گردید ایشان جوانان و
مردان را این کس نادانان قیامت زایل و معدوم نخواهد گردید بسبب اینکه جمیع فقره مسلمانان
باجمعه خود و موافق با آنان قضا و شداد و حکم و مضبوط گردند که هر که دامن آب خود را باین
نیاست بیلاجه روانه سنگین بعد گرفتن تو به بردن طعام حسب حال او بفرستند
از چنانچه اهل محله نامه از جمیع توابع و متبوعین خویش نویسانده پیش خود میدارند
حاکم بعد صفای این کلام ایشان گفت که هرگاه این درویش متوجه سفر مقصد خود خواهد
گردید بعد اطلاع از سوانح شهر و اخبار کیفیت مسلمانان در محصل شما تخفیف
الیه پیش نهاد خاطر خواهد گردید و در ایام اقامت آن شهر جمیع مهربانان آن حضرت که
از بر علی بن ابی طالب حج معیت اختیار کرده بودند بختصد و بچاه کس از این مردم و غفلان
بمعوض شمار رسیده بودند و دیگر حکمایین پیشا که از نواحی آن بلده بزیارت و ملاقات
میرسیدند بعد دهانان و زرقای بالضیق و گاهی تجار و از آن میگشت بچاه احتیاج
طبع طعام در خانه آن زبده الکرام نمیشد بلکه آنقدر طعام ضیافت از هر جانب می آمد
که از دهانان فاضل بقدر در خانه های عوار تقسیم می یافت و در باب احتیاج یکی برای
شادی دختر و پسر خود و دیگری برای دفع فقر و ضروری خود و کسی برای آبنای مسجد و چاه
هر چه بر کس طلب میکرد و دامن امید خود پر کرده بسکن خود سعادت مینوشت و شکر خدا
تا آنکه در آنوقت حضرت بود که اکثر حکم بر اطمینان مسکین و محتاجین بر ایشان
می یافت میگفت که در مدت اقامت کلالت البتة کمرب ده هزار رسید با کمین و غیره

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

طریق کار را که عالم بنمود
در مال و دولت هر چه بخواهد
دود صانعان در ساقی طاعت
نبرد با دود اهل حق از آن شهر
کاین دنیا بود و قدر دار و ستار
ز دور گانش میباشند و غایب
هر روز و شب آفریننده است
چون بر این زمین

فردی می باشد که در این کتاب
چون که در این کتاب
چون که در این کتاب
چون که در این کتاب

لب العالمین است در شرف
 زلفی و محمود و محمود
 از اینست و محمود و محمود
 است که او الای فی
 او مذکور نام آدم صفت
 اول که نام حسن و حسن
 اول از اینست و محمود و محمود

نوازن سباز بباران هزار همه غریق در بحر صدق و صفا به بین سوسو صنعت کبریا بهین حیرتم رهبر و نگار	طایک سج دران بے شمار به سج و تمکین حمد و ثنا بکے گفت اسے زائر اندریا بخشش درون رفعت آشفته دار
---	--

عین و شامان آلمان و شامان
 آملاد در دافه شامان
 و د و عفوشت و د و عفوشت
 و د و عفوشت و د و عفوشت
 و د و عفوشت و د و عفوشت

چون درون رفعت و مقدار دوسه بزناب حیر راه طی کرده شد دیدم شخصی
 بر کرسی مکمل بجوایز ابدار و دیوایت ابدار که هر دانه ازان بخرج بهشت تهر
 می ارزید شسته است و جمالی دارد که عقل و صفات در وصف او بیادیه جلفانی و
 پریشان

لرزان و بر خود چیان شتوی

چو تابنده خورشید در نیمروز عیان از رخس قدرت کردگار بر چپ لرزه دایم سپیل من عیان سنبلستان برگردمن طایک و را ساخته سجده گاه نهاده و و صد مهر حیرت لب سلامی نمودم بآن کشت کیش شده حیرتم جملہ بیرون جوام	نوزاد رخ خوب آن و لغوز غلط گفتم اجمو به روزگار ز شرمش عرق ریز گل در چین دوز فکش برگ و رخس حلقه زن ز رخس ساده از ریش و بلبت چو ماه ستادم چو پیشش دے با ادب مرا خوانده نزدیک رفعت چو پیش بخندید و دادم جواب سلام
---	---

۷۸
 با صد دل از خوبان
 قهر ناله بالا نیست
 اندک لا عقل و شتوی
 از کج و نامر و کار
 و یکبار عیان آگاه از این
 داده چون سایه بزمین

و اینست و محمود و محمود
 و اینست و محمود و محمود
 و اینست و محمود و محمود
 و اینست و محمود و محمود
 و اینست و محمود و محمود

خوبش را در آستانه جانان
دارت جانت آنکه بگویم
این مکان پنهانی است
که در آن خورشید عیادت
از در و در و در و در
خوبش را در آستانه جانان
دارت جانت آنکه بگویم
این مکان پنهانی است
که در آن خورشید عیادت

جان رفته به تخم باز آمد و طائر موش و فرود پریده بهر دم دماغ کمال خرمی و سرور جا گرفت
چون دیده ناظر تماشا می آنکان فرحت نشان بگماشتیم کافی دلر یار یار از اخبار
سپیده گوناگون چون یار یار در بهم آمیخته متصل بهو های سرشار معانه شادابیات
باغی که کد پورشش بهار است
هر سیوه کو اکب است رخشان
آب نهرش چو آب حیوان
رخشان بدرخت او نوازان
در عقل و خرد دیان نهان
بر گل چو چهره رخ تابدار است
هر پنجه چو لعل در رخشان
چون سیم گداخته در رخشان
با هم بهمدای مر حبا زن
سرسرست بهر محمد یزدان

اگرچه تماشا می آن بستان که نظیر و حدیش در مکانات سفلی با مکان ندارد
و آسودگی حاصل نبود بجز مروت پیش کرسی نشین آمده به تفحص تفتیش لب
کثرت و کم که بر دو مکان متضاده چیست و نام چه دارند گفت یکی بهشت برین
است و اما القار و مومنین متین برب العالمین و دوم زندانخانه کفار شرار که
در عبادت اصنام مشغول و معرور می باشند نو که از زمره کفار خجاریستی و در
عالم اختیار سکونت داری خویش را ازین مکان بهیبت نشان محفوظ و در امان
دارد اگر یک چل ناگهان در رسید از هیچ توبه و انابت و لجابت و ضراحت سویی
و بهیودی نخواهد بود و ابد الکریم است ثابین مالان و محبوبین این مکان قیامت
تو امان خواهی آمد ز هزار زنده ای که داری دست بردار و در احاطه آسایش

چج بیت باشد در باده گل
خوبش را در آستانه جانان
دارت جانت آنکه بگویم
این مکان پنهانی است
که در آن خورشید عیادت
از در و در و در و در
خوبش را در آستانه جانان
دارت جانت آنکه بگویم
این مکان پنهانی است
که در آن خورشید عیادت

اگرچه تماشا می آن بستان که نظیر و حدیش در مکانات سفلی با مکان ندارد
و آسودگی حاصل نبود بجز مروت پیش کرسی نشین آمده به تفحص تفتیش لب
کثرت و کم که بر دو مکان متضاده چیست و نام چه دارند گفت یکی بهشت برین
است و اما القار و مومنین متین برب العالمین و دوم زندانخانه کفار شرار که
در عبادت اصنام مشغول و معرور می باشند نو که از زمره کفار خجاریستی و در
عالم اختیار سکونت داری خویش را ازین مکان بهیبت نشان محفوظ و در امان
دارد اگر یک چل ناگهان در رسید از هیچ توبه و انابت و لجابت و ضراحت سویی
و بهیودی نخواهد بود و ابد الکریم است ثابین مالان و محبوبین این مکان قیامت
تو امان خواهی آمد ز هزار زنده ای که داری دست بردار و در احاطه آسایش

این کتاب از کتابخانه آستان قدس
 شماره ثبت کتاب ۱۰۰۰۰۰۰۰
 تاریخ ثبت کتاب ۱۳۰۰/۰۰/۰۰
 این کتاب از کتابخانه آستان قدس
 شماره ثبت کتاب ۱۰۰۰۰۰۰۰
 تاریخ ثبت کتاب ۱۳۰۰/۰۰/۰۰

در کمال اگر بران نموده روز سوم مقدار یکپاس روز برآمده در بحر ذخار در مری کر
 مشهور بگیا کاجی است و فعل گردید و در واقع عجیب و غریب و داده حکایت منظومه
 در خواب یک قصه آمد بیاد
 حکایت عجیب است بان بوشدار
 که میگفت آن سبب پاک کیش
 که من چون زمکن بستم کمر
 سوسه مشرق ملک هندوستان
 چو یکسر ز انمار کردم گذار
 بان صورت معنوی شد پدید
 بجاء و جلال و بر عجب کمال
 بمن گفت بان جبارت ساز
 منم آنکه فرخو نیان را بلاک
 هزاران سفاین بهر سال ماه
 ندانی بحیثیم بگرد زمین چه
 چرا سیر گردیدی از جان خویش
 از جان خود امروز سیر آمدی
 بجانت اگر نیست بسم و پاک

کرد و کبر و نخوت رود سر بسا
 گفتار من سر بسره گوشدار
 دوسه بار بشنیدم از گوش خویش
 بپای چرخ و عسره ز بسره سفر
 بکشتی بر انمار گشتم روان
 مرا گشت چون کسره اعظم در پار
 بر بیست که بوش از سر من پرید
 که از وصفت او ناطقه اند لال
 که تو صوره هستی و من مثل باز
 نمودیم بے بیم و بخوف و پاک
 ندانی که چون می نمایم شباه
 منم دائره نقطه و ارش من
 ز زخم چه دانی تو در مان خویش
 که پیشم بدینسان دلیر آمدی
 چرا هربان را نسانی بلاک

این کتاب از کتابخانه آستان قدس
 شماره ثبت کتاب ۱۰۰۰۰۰۰۰
 تاریخ ثبت کتاب ۱۳۰۰/۰۰/۰۰
 این کتاب از کتابخانه آستان قدس
 شماره ثبت کتاب ۱۰۰۰۰۰۰۰
 تاریخ ثبت کتاب ۱۳۰۰/۰۰/۰۰

این کتاب از کتابخانه آستان قدس
 شماره ثبت کتاب ۱۰۰۰۰۰۰۰
 تاریخ ثبت کتاب ۱۳۰۰/۰۰/۰۰
 این کتاب از کتابخانه آستان قدس
 شماره ثبت کتاب ۱۰۰۰۰۰۰۰
 تاریخ ثبت کتاب ۱۳۰۰/۰۰/۰۰

پیران می نمایند و در کمال
 ناکامی و در شکران آنان
 و صیقلی که باقی مانده
 با نفعین بول خود نموده و میانه
 که از زنان نالان و در میان
 بود و شکر که از آن مردمان
 پسندشان چو شایه
 پیران و سولین و آنجا بود که
 پیران و سولین و آنجا بود که

زمین آن جبارت که کرد و مسموم
 علی بعد ازین در باز با کام

بعد گشتن در سه ساعت بخوبی لشکر برداشته و بر دانه هشت مرکب را برداشتند
 و حضرت جمیع اهل مرکب را یکجا فرموده دعای حزب البهرا را بار تلاوت کردند و بعد
 از آن کمال تضرع و زاری برای حفظ جان و مال بگشتی پس برای ایالتی صلح
 پیرگاه باری مسکت نمودند و بوقت دعا و نایم ایالتی کشتی عجب حالت بر حضرت
 طاری و ساری بود که گویند که گویا هر کس از گوش جان نواهی فاسد بجنبان می شنود و چون
 رویت زمین متعذر و مشکل گشت بکمال سختی بر کسی بجای و از راه گاه خویش تر گرفتند
 و مرکب مذکور لیلا و نهار در جریان بود تا آنکه در جزیر کلی کوک که منجمله جزایر علیست
 لشکر کردند و ناخدا با کثرت و بعین خویش فریب نصف رفتای خود از مرکب فرو انداخت
 در کلی کوک فرو گشتند احوال علیبار چگونه بود چه نویسم کم مسامحت و رسیات آن
 مکان عجوبه روزگار و مخالفت عادات جمیع بلاد و امصار است چنانچه شما از آن خبر
 شناسد بطریق اجمال می سپارم و انموده می از آن درین صفت قرطاس می نگارم چون
 آن بلاد متصل خط استوا واقع گشته گری مفرط و انتقام طاری و ساریست و این
 و سردی بجز نام گوش ایشان نرسیده بنود انتقام چون در وید مرد و هر جوان میباشند
 حتی که دختران ناکه اختاری انتقام خود ندارند و بر سر نه محض میگردند و باید و بر سر
 و باید و در و و کانهای و محلهای خویش میباشند و در وید محلات و بلاد را که

بیک مستورات نشان بر
 پیران و سولین و آنجا بود که
 پیران و سولین و آنجا بود که
 پیران و سولین و آنجا بود که
 پیران و سولین و آنجا بود که

خود را بزرگوارند و در
 چنگا و در سحران جات
 پیشوند نام و سولین
 شایع و کتب و در جات
 کفنه جازات بر کمال آن
 بکر و سولین و آنجا بود که
 بکر و سولین و آنجا بود که
 بکر و سولین و آنجا بود که
 بکر و سولین و آنجا بود که

و در میان ایشان است و در
 و در میان ایشان است و در
 و در میان ایشان است و در
 و در میان ایشان است و در

چونکه رسیده اند به درگاه
 جان بخت شد از غم و اندوه
 زمان شتر دم ز خاک و غم
 وقت چو پیش کفشان در دم
 دامن بخت کفشان در دم
 چون که دادان افشان

گفت پنهان دوسه اشتر بسیار
 گفت که جای شتران زین محل
 گر بروم قوت پایم کجاست
 چه نگه شنیده رفیقان چنین
 مضطرب و گریه گمان زار زار
 دست برون آرد که وقت دماست
 گفت پنهان سن و تان و اور است
 او همه می بیند و زاندر زار
 لیک بخوانند درین مضطرب
 کس عدو خود نه بپایان رساند
 گفت نگه کن تو به پایان کوه
 باد و شتر بان گفت شان چهار
 چشم خود آنسو همه می دوختند
 چونکه رسیدند همه اشتران
 کین شتران گر بگراید دهی
 گفت یک به سر گراید و هم
 یافت آن اشتر و گشتم سوار

ما همه گردیم بر آن سوار
 بست بنه دور و راه ارجیل
 هر قدم این دم بدم از دماست
 هر چه گشتند نهایت حسین
 جمله بگفتند از آن غلگزار
 غیر دعای تو پناه هم کجاست
 آنکه بهر حال مرا یاور است
 هر چه ضرورت رست رساند مرا
 هیچ شانه به کس هفت بار
 کاهه یک خرده ده و در نشانند
 چهار شتر با همه بسته و شکوه
 این طرف آینه هلا بوشندار
 شمع طرب یک بیک افز و خنده
 کرد نقص یک از ساربان
 منت و احسان بسه مانعی
 منت و احسان ز چه در نیم
 نورم و خنده آن چو گل نو بار

چونکه رسیده اند به درگاه
 جان بخت شد از غم و اندوه
 زمان شتر دم ز خاک و غم
 وقت چو پیش کفشان در دم
 دامن بخت کفشان در دم
 چون که دادان افشان

۸۷

چونکه رسیده اند به درگاه
 جان بخت شد از غم و اندوه
 زمان شتر دم ز خاک و غم
 وقت چو پیش کفشان در دم
 دامن بخت کفشان در دم
 چون که دادان افشان

چونکه رسیده اند به درگاه
 جان بخت شد از غم و اندوه
 زمان شتر دم ز خاک و غم
 وقت چو پیش کفشان در دم
 دامن بخت کفشان در دم
 چون که دادان افشان

حالت نامت و مست داد
 باز بر خود داده تا در کار
 از مردی مشغول و شغول
 دادند که از این بفرستد
 کینه غایب را در دست
 بفرستد تا در دست
 ۹۰

سید العابدین عرض نمود که جناب تمام قافله خود را طلب داشته مامور فرمایند که غسل نینمایند
 عده بندند ابیات مؤلف

چندی زود تر بیدار شو
 مرده شود و آنکه گشتن پوشش و بیا
 شو ملک اکنون ز شیطانی گذر
 چون جد چون بعضی بگویند
 سار رضای حق ترا آید بگفت
 نمره لبیک زن مرد خدا را
 بست ایزد را درین غم بپسند
 بست بر شیطان چو شمشیر و نشان
 همچنین چون فاسخ آئی از ناز
 نمره لبیک زن اید نشان

وقت احرام است همان بشمار شو
 عسدم بیت الله اگر باشد ترا
 از همه لذات نفسانی گذر
 و در کن از خویش اخلاق خلی
 خشم و شغوت را ز خود کن بجز
 غسل کن احرام پوش و لبکشا
 نمره لبیک از با بگ بپسند
 با بگ لبیک از لب احرامیان
 در صبح و در مسایع سرفراز
 همچنین وقت تقاس و دوتان

آنحضرت همگی بر وصفی از هر سطح جهان جمع ساخته بعضی مشغول گشتند بعد از نماز
 خدا چادر احرام کتان مبارک است از چادر و جند کتانیم سابق باشد پوشیده پیش حاجت
 گشته هر دو دست را بلند نموده اولی به تنهای الهی و سپاس از تنهای نوعی گلریز
 گشته که بطلان افلاک بر آینه عین آفرین بر گردیدند بعد از سپید پای عجز
 نیاز در رضای بیداری ازاری و آساری که اقصی نهایت خاکساری بود چنان چو آن

آن جهان خود را در دست
 رسیدند و در دست
 آن جهان خود را در دست
 رسیدند و در دست

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تهران

بیت از نایب

...

سید محمد

پیشانی

پایان

مفتی محمد باضوان

جانان

محمود یافت چنانچه این حکایت منظومه از زبان خبر میدهد حکایت

آتم اسمعیل مولانا شمسید
حج عمده کرد جاننش آرام یافت
بعد چندین روز او بیمار شد
در کوف آمد چون آن بدر میسر
به کلی ندید سر با ایگفتند
آن معاصین و سفوف و آن شرب
از حیاتش چونکه مایوس آمدند
بود مولانا شمسید از جسم
شب نحقی روز ناسودی همین
بود آن ستوره محمد و مر
داشتی بیعتش انکار با
نوش بود آن نیش می پنداشتی
بار بار و گفت مولانا شمسید
خیز بیعت کن بخور نماز او
تیره گشتی مادرش چون این کلام
باز گفتی کای پسر زیدان گو

همسره سید چو در کمر بست
صید مقصد یک بیک در دام یافت
ملاقاتش فدا طاق و بسین اجاز شد
چاره کردندش طبعیان کثیر
از بهر صد رنگ رنگین رخسند
بود در حقش بیان ز بهر ناب
جمله مالان دست افروخته آمدند
روز و شب در خدمت او پای بند
همچو ماه از غم بفرسودی همین
از نفیس سیدم محروم و در
مینود این گل بچشمش خار ما
نور بود آن نار می انگاشتی
مادر این طرف خوان از حق سید
هر که نخورد آه برو سکه و آو
گوش کردی زان شهید نیکان
کس غلام خود نازد پیش و

44

۹۳

[illegible]

واقع شده و تغییر آیت کریمه شهره مضبان الذی انزل الایه اکثر مفسرین نقل
آن برین کوه والا شکوه بموجب احادیث صحیحہ بیان فرموده اند یا معنی آیت مذکور
بنجوبی چسبان باشد والا نزول آن بنجانب خابرتاب سرور کائنات روح الامیز
علیه السلام رسانیده اند حاصل کلام تمام حجاج بیوت در شهر مسلمانند و مسجد
بعد از ای صلوٰۃ متوجه عرفات گشتند پیش و پس قریب استواء النهار در عرفات
داخل گردیدند چون آفتاب از وسط السماء مائل جانب مغرب گردید موزن در
نمره بانگ صلوٰۃ الفطر برکشیدند باجیان از هر گوشه و کنار در آن مسجد جمع گشته نماز
عصر و عشاء و قنات او را ساختند بعد دو ساعت نجوحی امام که امر حجاج است
برنگاه کوه جبل الرحمة که مسجد محقر مقام نشادند پیغمبر است رسیده بزمانه سوار گشته
در آستان خطبه و مناجات بدرگاه تاضی الحجابات مشغول و شغوف گردید و در کس
رو مال کلان و دوسه کس نیز با بر قدر اگر در گردش گرفته بود لیکن میگفت نیز با
در و الماراجینش میدادند تا خلایق ببینند و نمازی لیکن برکشند از نوب ای نفوس
لیکن گویدان زمین می لرزید و آسمان می ترکید القعه مضمون آیت کریمه یوم
ترومنا تذلل کل موضعه برای البین شاهده میشد و مضمون این ربان
حاضرین میدیدند ابیات مولف

یکے بیو شس و بنجودا و نسا ده	یکے از چشم طوفان بر کشا ده
یکے بر کرده مانم سے نمودی	یکے برگشته جوی خون کشودی

و ما یم را جابت یا گردان
نخواب غفتم بیا گردان
در آن ساعت سید کعبه
از آن کسان عید بود جابج
و ما یم را جابت یا گردان
نخواب غفتم بیا گردان
در آن ساعت سید کعبه
از آن کسان عید بود جابج
و ما یم را جابت یا گردان
نخواب غفتم بیا گردان
در آن ساعت سید کعبه
از آن کسان عید بود جابج

کلاه الله الله کلاه الله نواح کلی یافته بگلشت چنتان کن در دم که محمد رسول الله است
 ما ز مگر دیده بتران این ابیات سرنگشته قصیده هر حسیه و لغت و سر کاسته
 را نگه بیا و زان در ابر حدی لب برکت
 جانم بایش انبار کن ریحی بکن لطیف نما
 بر سکنه می روم سوی مزار مصطفی
 بروی خدای روح در وان بوی طوبی
 اسری است او را یک مغرورش بمیدش شکا
 یک خادش روح الامین دیگر طلال پارسا
 چون او نبسته تا کنون بر صفه هر دو سرا
 وی مفر اهل حرم ای محبت صدق
 بتماجک آسجی خوش داده داد غوا
 گبران و تر سای یک قلم فتنه بر خاک فنا
 کفر و ضلالت سوختی پروانه سان اکبریا
 نکبت سیرا کافرین ای شافع یوم اجرا
 برآل ذوالاحسان نوای مقتدای صفیا
 زو هفت شریعان شیخ الشیخ اقیای
 عالم از او آگنده شده از پیروی مصطفای

کلاه الله الله کلاه الله نواح کلی یافته بگلشت چنتان کن در دم که محمد رسول الله است
 ما ز مگر دیده بتران این ابیات سرنگشته قصیده هر حسیه و لغت و سر کاسته
 را نگه بیا و زان در ابر حدی لب برکت
 جانم بایش انبار کن ریحی بکن لطیف نما
 بر سکنه می روم سوی مزار مصطفی
 بروی خدای روح در وان بوی طوبی
 اسری است او را یک مغرورش بمیدش شکا
 یک خادش روح الامین دیگر طلال پارسا
 چون او نبسته تا کنون بر صفه هر دو سرا
 وی مفر اهل حرم ای محبت صدق
 بتماجک آسجی خوش داده داد غوا
 گبران و تر سای یک قلم فتنه بر خاک فنا
 کفر و ضلالت سوختی پروانه سان اکبریا
 نکبت سیرا کافرین ای شافع یوم اجرا
 برآل ذوالاحسان نوای مقتدای صفیا
 زو هفت شریعان شیخ الشیخ اقیای
 عالم از او آگنده شده از پیروی مصطفای

کلاه الله الله کلاه الله نواح کلی یافته بگلشت چنتان کن در دم که محمد رسول الله است
 ما ز مگر دیده بتران این ابیات سرنگشته قصیده هر حسیه و لغت و سر کاسته
 را نگه بیا و زان در ابر حدی لب برکت
 جانم بایش انبار کن ریحی بکن لطیف نما
 بر سکنه می روم سوی مزار مصطفی
 بروی خدای روح در وان بوی طوبی
 اسری است او را یک مغرورش بمیدش شکا
 یک خادش روح الامین دیگر طلال پارسا
 چون او نبسته تا کنون بر صفه هر دو سرا
 وی مفر اهل حرم ای محبت صدق
 بتماجک آسجی خوش داده داد غوا
 گبران و تر سای یک قلم فتنه بر خاک فنا
 کفر و ضلالت سوختی پروانه سان اکبریا
 نکبت سیرا کافرین ای شافع یوم اجرا
 برآل ذوالاحسان نوای مقتدای صفیا
 زو هفت شریعان شیخ الشیخ اقیای
 عالم از او آگنده شده از پیروی مصطفای

کلاه الله الله کلاه الله نواح کلی یافته بگلشت چنتان کن در دم که محمد رسول الله است
 ما ز مگر دیده بتران این ابیات سرنگشته قصیده هر حسیه و لغت و سر کاسته
 را نگه بیا و زان در ابر حدی لب برکت
 جانم بایش انبار کن ریحی بکن لطیف نما
 بر سکنه می روم سوی مزار مصطفی
 بروی خدای روح در وان بوی طوبی
 اسری است او را یک مغرورش بمیدش شکا
 یک خادش روح الامین دیگر طلال پارسا
 چون او نبسته تا کنون بر صفه هر دو سرا
 وی مفر اهل حرم ای محبت صدق
 بتماجک آسجی خوش داده داد غوا
 گبران و تر سای یک قلم فتنه بر خاک فنا
 کفر و ضلالت سوختی پروانه سان اکبریا
 نکبت سیرا کافرین ای شافع یوم اجرا
 برآل ذوالاحسان نوای مقتدای صفیا
 زو هفت شریعان شیخ الشیخ اقیای
 عالم از او آگنده شده از پیروی مصطفای

حضرت سید ابی طالب
 در این شب از دنیا رفت
 و در آن شب از دنیا رفت
 و در آن شب از دنیا رفت
 و در آن شب از دنیا رفت

تنهار و راحال چه خواب بود و میت هر که درین راه به تنهار و دیه خوان شود گویند به تنها
 رود و اجواب که قاطعان طریق بدین می اندوزد اجزای پستند از هر دو درین یکی از نیلوار
 او در نیم راه بر کوهی فیض و فیض که دو مسجد است سکونت و قیام می داشت و در منزل
 ششم وقت نیم شب با چند نفر و اجواب در شرف طارست سید عالم خواب چون نام خود
 بهر او می رسد از سعادت گردیده و بصافه و معافه کامیاب گشته تا یک ساعت صحبت و
 سست و خست نمود و حضرت یک جوانی بر سر و یک تهمان بارچه و پنجر و مال طریق
 حیانت و ممانی بسپرد مذکور عنایت فرموده حضرت ساختند و حاضر اندیشه کرد
 غنچه و لوا قانع سیلید بر سر اتصال الهی مندر گشت بد قطع دوسه سنان در
 صفای وادی رسیدند و زیارت قدوه عاشقان محمدی و در حلقه محبت سربازان
 احمدی حضرت شیخ عبدالرحیم البیرونی که تصاویر ایشان چون پیرایه النهار
 مشهور و معروف است فائز گشتند و نیز بزرگوار فائز الانوار بن عم سید الابرار
 علیه صلوات الله الملك بحیار حضرت ابو علی محمد بن الحارث ابن عبد المطلب
 رضی الله تعالی عنه که در غزوه بدر مجروح شده بودند و وقت مراجعت مدینه منوره
 در نیاجا انتقال کردند نقد مراد اهل قافله را بدست از قناد و این قبر شریف را ساکنین
 آن قریه ابو ذر غفاری رضی الله عنه شهرت داده اند و این محله محض است و صلی
 سید و قریه ابو ذر علیه الصلوات و در زبده کتب میل مسافت از مدینه مطبوعه دار شهسوار
 غواصی و جوامع است و میل ازین مکان موضع بدر است که الآن در آن مکان تصبیه

بنام خداوند
 در این شب از دنیا رفت
 و در آن شب از دنیا رفت
 و در آن شب از دنیا رفت
 و در آن شب از دنیا رفت

در این شب از دنیا رفت
 و در آن شب از دنیا رفت
 و در آن شب از دنیا رفت
 و در آن شب از دنیا رفت

به نام خداوند عالم
 در روز شنبه بیست و نهم از ماه رجب
 در شهر مدینه منوره
 در روز شنبه بیست و نهم از ماه رجب
 در شهر مدینه منوره

تقوی را انصافی باشد در آن حالت بر اهل بیت امیر جمالات این تائید باریس اگر چه
 شقاوت پند که رشته اخوت و نفوت بنیامینها مضبوط و مربوط بود و چهار شده یک
 را بشناختند بزرگوار و پیشتر فقه مسلم کرده و رسم معانقه و مصافحه با هم سلوک شدند
 و گفتند که زمین را ازین تائید دست تعرض بردارید زیرا که اول حسین تائید جزو
 و پوشاک از جسم عالم اسباب هم نیست و در یک آنکه همه پادشاهان سلطان بنیامین خود
 اینها را این داده و این طرف فرستاده از آنجا که طلب معاش ناگزیر است و بدون
 آن ایشان چاره نمیدارند اینک تائید مغربیان که ملوک و شئون از زر مغربیت بدلال
 مایه و از آنجا یک نسخ فاسد دارد و خفیت بارده و نمت غیر مترقبه باید نگذاشت
 و در امیر چون منت و امان خویش باید پنداشت **مثنوی**

پس ایگی تائید مغرب است بمغرب نشان گر شو و آفتاب همه تائید اش حامله از زر است تکیهش چو این مرده از وی شنید روان رفت ناگه کجوه بلند از آن بانگ آنجمله جمع آمدند شد از برکت سید کائنات هم از برکت آنکه همنام است	به از گوهر و در هم مغرب است و له مشرقش خان پر از زباب همه محاش معدن گوهر است از آن دست بردار شد آن شنید بلشکر یک بانگ زد آن فرزند چه پروانه اگر و شمع آمدند علیه السلام و علیه الصلوات رضا جوی از وی کام است
--	---

۱۰۳

در این روز شنبه بیست و نهم از ماه رجب
 در شهر مدینه منوره
 در روز شنبه بیست و نهم از ماه رجب
 در شهر مدینه منوره

که قوی از دست خویش
 که قوی از دست خویش
 که قوی از دست خویش
 که قوی از دست خویش

چرخ کج بر قمار صد مکر و غلاد و نمان
مهر و کیش بر سر تهر است از وی را خنجر
گل و پیوست از آن غوش پدید و از انگشت
انفانایک و کوس گزید و جلی باختند
یک و کوس را گردی شادان خوش یافتند
چاره باید ساختن ناچار باید ساختن
امی ملایر شهنشاه با احمد بسوی کوه

هانند زان داغبار سینه های عاشقان
 غریب شیرین اوز بهرست از وی المان
 که ز نیلجاربو وصل او ناید شد و مان
 هرهای شان بشبدر افکند و سگیان
 سنگهای درد و غم بار و بران از هرگز
 سر نداد و ستم بقدر خداوند جهان
 بان و رودی خوان بود و چون از آنج

کنون وقت آنج سیکر قصید هفتیه که نوکرین خا میوه گفت این نامه که است شماست
آویز ما گوش ستمان ساخته مسرور و مخطوطه خایم و گوهر آبدار آفرین و جواهرند و ابر
تحسین از برگزیده دامن و امان بر بالیم ایات نظم

گرفت فلک دلم شاه غمهم آسانی
شعاع صبر شکبم از وینارت رفت
ز خار حادثه چون گل تمام مجروحم
بیایغ دل کند انشاد و بلبل طبعم
تمام سوده الساس میشود هیهات
ز رشک دیده من کاب و زنگاره اند
ز سوزش تو من ای ناله منت حیرانم

به فوج بے بسد و سامانی بد پزیرانی
چو از مسموم خوانی بهارستانی
چو غنچه خون جگر میخوریم پنهانی
بزارم شهاب موقع غمزل خوانی
اگر بدیده چشم سرمه صفایانی
نگذد خاک بسر سعدن بدخانی
که خفتگان عدم را از خواب نیزانی

مستحقون ان الذين في
عليك القدر

مجلس شورای اسلامی

卷之四

وہی ہے جس نے

卷之四

جانب دیگر

باب سادس

...

صالح بن عبد الله بن صالح

ز دست رفتم اگر دست من نیگیری
بحق عظمت آن ذوالجلال الکاکرم
با خیال و برسل آنکه محو فرمودند
بصدق صاحب غار و بعد از آن
پناه حیدر کرد و تا تل کفار
بآن دو گوهر گشت و گوهری نشان
آب دید و غیر آنکه چنانست
که ساز از کرم جمله مقصود حاصل
همیشه تاجین به سلطان بفضل مبار
چیزین چون گل جلوات بر تو باز نثار

خداى را بكن اى ناخدا گمبانی
 كه داشت لكدر سالت بنامت از لطف
 ز لوج كون و مكان حزن كو و طمانی
 بچكم جامع آياتماى حق قانی
 كه یافت روفق از و كشتو سمانی
 دارم روح امین كه در مهر جنبانی
 شدند از غم بجز تو ر شكاهمانی
 مننه بسینه من دافع یاس و حرانی
 بهم كنند غم لغوانی و گل افشانی
 بر آل و محب تو هم از ریاض نیزه دانی

بعد ولایت این درو یا حضرت در عهد
نموده است و نهم به بیت الاول از مدینه
که میقات اهل مدینه است آنست فرمود
بیشتر روانه گشته ضعیف و مرضی که بسبب
این عظم بر وجهه که میقات اهل شام است
با قیامندگان اجازت بستن الفرج بعد از
الحکم بخریت و اعانت رسیدند و در

۱۰۹

[illegible]

مجلس شورای ملی

[illegible]

چنانچه بود که شایسته این مقام بود
چنانچه است و این فخر و کرامت
چنانچه بود که شایسته این مقام بود
چنانچه است و این فخر و کرامت
چنانچه بود که شایسته این مقام بود
چنانچه است و این فخر و کرامت

والا بدان در پیش از این بود و توسط و توسل باین فقیر بنمود و در خواست دعا میکرد
و چون حجت آتیه در آن وقت و الا بمان آن مرد بیکر که حجت آتیه باشد میشد که او را حاجب
سعادات آتیه فخر و ناز و برودن از آنجا نمود و شوال آن معلوم میشد تا که در جوش رحمت دریا
شد که هر که حاصلی حج خواهد کرد بسبب تو بنابر آن که تو در آنجا خواهی بود بهر باغشیدم
و چه که جواز محاذی بلیز رسید و سعاداد احرام کویم فقیر غفل بنمود و چندی از رخصت
غسل میدادند و اعانت در آن کاری میکردند مغزنی و بخشش در حق بهر کس این عمل
نمودند معلوم شد که همه آنها از مزیه شد ندین بعد که وقت تبلیه رسید شخصی در آن
جمع بوقت کرده به تبلیه آواز خود را بلند ساخت شایسته باین معنی در رسید که هر که پیش
از تو تبلیه بگوید تبلیه اش را نامی شوم و روز حصول شرف سعادت و دخول در مکه معظمه
برگاه که از یزدی طوی گذشته متوجه گراشدیم تا از آن راه در نیم حالتی عجیب بین
که شورش شغریست طاری و نمودار بود حتی که بر هر حضار آن واقعه و احتمال اثر
جلوه گر نایان میشد لیک که میگفتم به شما میگفتم باین سخن بمانید شایسته بود و اجابت و
قبول آن میدیدم و در دهای آن وقت فتنی شده بود که بخوبی تمام مطلب غرض
در احوال این معشوق به تعبیر عجیب از زبانم آسان شد که مردم جماعتی گندگار و شرمنده
از بلاد و دوست بجرم و امن تو رسیده اند و اینها را من آورده ام و چنین
و چنان خواهند در آنحال عجیب بشارت حیرت افزا پیش آمد باین کیفیت که اینها
چرا گفته آید یعنی آنها خود متحقق کمال غایت و رحمت اند و خصوصیتی میدارند شایسته

در آن ایامی که غیبت شده
باشند ازین غیبت مردم
نماند و در لیل القدر در
رمضان ازین دعا بسیار
خوانده اند و گفته شده
و اجابت داده اند و این دعا
دیدم که بعد از قبول در رسید
آن دعا را در آن ایام
آورده جلوه داده اند
بدرستی باین آن
دشادان شوند و من
ظاهر آنست که این
باین معنی باشد که این
کسی که در آن وقت
تجربیات اندک اندک

مقام از این باری باریان
 باین باز و افتاد نمود و در این
 حضرت از این باری باریان
 باین باز و افتاد نمود و در این
 مقام از این باری باریان
 باین باز و افتاد نمود و در این

هجرت از راه حرب بدار الاسلام و جهاد با کفره ایام و ارتفاع اعلام اسلام و انکشاف زمین پیغمبر علیه السلام و هر هر موطن و مقام و در جند قلب آن زبده اکرام حق
 و مجبول بود و در وجوب این نیت عظمی در گشت از طبیعت مستتر و مخفی می بود و در
 که سنین عمر شریف باربعین رسیده حکم بجزای آیه کریمه و لما بلغ اشد و بلغ اربعین
 سنة الاية فليكن اخصان و اولاد شجره طيبة که موضوع با صلوات ثابت و فرعها
 فی السماء با حسن وجه سر بر آورد و مستعد فرآوری گردید و بوجوب آنکه مصمم علیه کسب
 و لشک یافتن این نصرت تا دو سال کامل و بر تبحر جوش و اتساع آلات حرب مثل
 تیر و تفنگ و گردآوری ز قنار جوای نام و تنگ مستعد و سرگرم بودند و درین
 مدت مسطوره اکثر از زبان فیض ترجمان ارشاد میکردند که تعداد اصحاب بدر شوال
 الیهیم اجمعیان یاران صادق و دوستان موافق یکجا میشوند بطور این امور اند
 قوت بفضل آید و این شام غیبی از جلیاب احتجاب و اختصار و نماید و درین مدت
 مسطور مع و شام علی الدوام به منزل و مقام پیش بر کریم و ایام و عفو و تذکر در
 فضائل هجرت جهاد آن حضرت و خلفا و ایشان بیان میکردند و خطوط جمیع اسباب
 و اخلا که قبل ازین در آنکه مستعد و مشق عقبه اولی که در شواقع است و در حدیث
 که در راه جده که بیعت الرضوان از اصحاب اکرام در آن مقام بود قریب آنجا میرسد جهاد
 نموده بودند و سال فرمودند چنانچه یعنی ازینها در بر می و بعضی در آن راه هجرت
 در آنجا رسیدند و این رسیده و خیر اند و ز ثواب آخرت گشتند و چون خاطر در

مقصد از این باری باریان
 باین باز و افتاد نمود و در این
 مقام از این باری باریان
 باین باز و افتاد نمود و در این
 مقصد از این باری باریان
 باین باز و افتاد نمود و در این
 مقام از این باری باریان
 باین باز و افتاد نمود و در این

مقصد از این باری باریان
 باین باز و افتاد نمود و در این
 مقام از این باری باریان
 باین باز و افتاد نمود و در این

سر هر بیت این قصیده نگر
 هست در مدح آنکاز فیضش
 ای ز عشقت آتش افتاده در هر پنهان
 بوی زلفت را صبا چون در دیار چین رساند
 بوی من عشق است من و مرا هر دو صاوم
 تیره و تاریک بی تو عالم اندر چشم من
 غم و حسرت و زاری و دنیا باختن
 جان و دل بر دوزخ صبر و توانای تنم
 چیست این ناز و غناب و چیست من جویم
 چه حاصل غم ز عشقت چیست و احوال سوختن
 چه چون بسیم و باک گداز کنش بیداری گم
 و او در دوزخ و وزیرالدوله دریا گم
 ذوق المعالی و المنافع مصدر فیض اتم
 راست گفتار است بهم ای زین من است و تیر
 زنده ارباب فضل صاحب علم و عمل
 زنده پویشان قناعت را ز فراقش تکیه گاه
 ساعی اندر کار دنیا و ساعی اندر دوزخ

که حروف بهجاست با ترتیب
بره و بحر و سحاب یافت نصیب
الطف کن بر عاشقان از مهره برقع بخت
از تیر آموختن جلد مانند از جرا
بر چه آلودید بجان آریم بی چون و چرا
از رخ عالم منور سازی بدرالدجی
خوشتن را سوختن هم دشمن خون و جان
ذره لطف ندیدیم چیست این جور دنیا
چیز است این بی رحمی تو چیست این مکر و نفاق
از خدا شرمی مکن رحمی بحال من نماند
میر و ممالان بدرگاه امیر باصفا
ناظم نظم مارت ناخر جو و دوش
ناصر دین است هم اسلام را نور دنیا
نیکو کردار است و زانش را پیش پرچم
حامی دین و دول هر دفتر عدل و داد
برک سازی نوایان مر جابصد مر جاب
دست او در یاسی جو دانه دانه کاش

کتابخانه کتب خطی
کتابخانه کتب خطی
کتابخانه کتب خطی

نسخه خطی
نسخه خطی
نسخه خطی

کتابخانه کتب خطی
کتابخانه کتب خطی
کتابخانه کتب خطی

کتابخانه کتب خطی
کتابخانه کتب خطی
کتابخانه کتب خطی

بسمت من پست باشد زنده ترش بلند لازم او و اما اقبال دولت بیدو ام یا اقای این دایم را اجابت کن چنین	باز سیر گردیم بردار کم کنون تو در لازم اعداش با دامنخت و رنج و کجا یا ابی المصطفی قدم هرا مدها
و چون در اول این انجوه که عبارت از تحریک احمدیت قصیده و مرجع نواب مستطاب که بفرمان هایونش این عروسن سب آرایش و پریشانی یافته یک قصیده مضمون بصفت توشیح قصیده کرده شد و آخر کتاب هم یک قصیده همچنین مریح آن جناب فیض تاب مندرج کرده آید تا اول با خرسبت دارد	کرد این چرخ مقرر یاری مرتب گشت بآیین تسام که سرش تا قلم لوح رسید بلک تسیم ریاض رضوانست سطر سطرش گل در بجان بست مختزن احمدیش نام گزنت این چنین خنده زانید گوشش مان بگو این چنین باغ جنان سیر القلم هم سیادت پناه مختزن احمدی شده مرقوم
شکر صد که ز فیض باری که چهل ساله احوال امام قلم از خسته بخود بر بالید محرم چشمه آب حیوانست صفحه اش جمله نیایان بهشت چونکه پیرایه انجم گرفت سال تاج چو چشم ز سر و ش که کنم بر تو من این راز عیان دیسرش محمد جاندار شاه بیاس شانزده از فضل تویم	

کاتب الحرمین محمد علی کربادی

محمد علی کربادی
کاتب الحرمین
کاتب الحرمین
کاتب الحرمین

بصیرت افروز کتابیں

تمہید ایمان از امام اہل سنت احمد رضا بریلوی ۲/۲۵

شعر حسن از نظیر لدھیانوی ۴/۵۰

فاضل بریلوی علمائے حجاز کی نظر میں پروفیسر محمد مسعود احمد ۲/-

فاضل بریلوی اور ترک موالات ۴/۵۰

تحریک آزادی ہند اور السواد الاعظم

اقبال کا آخری معرکہ (مولانا حسین احمد دیوبندی کے نظریہ

ملت از وطن است) پر حکیم الامت علامہ اقبال کی تاریخی تنقید اور

اس پر علامہ دیوبند کے اعتراضات کا جائزہ (از سید نور محمد قادری

مذہب الاسلام از حکیم مولوی محمد نجم الغنی امپوری

مین بازار

رضا پبلی کیشنز

دانا صاحب لاہور

مطبع : تاج الدین پرنٹرز لاہور

فاضل بریلوی علمائے حجاز کی نظر میں

طبع سومر پر نوائے وقت کا تبصرہ

مولانا محمد احمد رضا خاں علیہ الرحمۃ کی ذات گرامی محتاج تعارف نہیں وہ علم و فضل کا مہتاب تھے جس کی روشنی قریب بے بعد کو منور کرتی رہی وہ علم و عرفان کا ایک سمندر تھے جس سے تلامذہ ان حق سیرت تھے ان کے فیوض کا اثر ہر صغیر تک ہی محدود نہیں تھا، عرب و عجم کے عظیم علماء و فضلاء نے ان کے علمی کمال اور عارفانہ شعور کی کھلے دل سے شہادت دی فاضل بریلوی کی عظمت کا اندازہ اس بات سے لگایا جاسکتا ہے کہ وہ بیشتر علوم مردہ میں بالعموم اور دینی علوم و معارف میں بالخصوص کمال ہوتے گاہ رکھتے تھے، انہوں نے اس تحریک کے دور میں قلمی جہاد کیا جو بہت گریزی کے نام پر شروع کی گئی لیکن ناپسندیدہ دنیا کی اور اس کے بھی آگے گستاخانہ طرز عمل کی مٹا دین کر رہ گئی، علم کے نام پر جہالت کے فروغ اور اکابر اسلام کی تحقیر کے خلاف فاضل بریلوی کا رد عمل ایک فطری بات تھی یہاں تک کہ حضرت احمد رضا خاں علیہ الرحمۃ کے علم و فضل کا مقابلہ تو کر نہیں سکتے تھے انہوں نے تسلیم کرنا ہی کی خاطر حضرت کے خلاف طرح طرح کی غلط فہمیاں پھیلا دیں اور ان سے ایسی باتیں منسوب کر دیں جنہیں خود موصوفت ناپسند فرماتے تھے اور جن کی انہوں نے اپنی تحریر و تقریر میں ممانعت کی تھی انہیں قبر پرست، ملعونہ خور اور حضور نبی کریم کو اللہ تعالیٰ کے برابر درجہ دینے والا اور نہ جاننے کیا کیا مشہور کر دیا گیا، ان سوس ان غلط فہمیوں کے ازالے کی جانب سوادِ عظم نے کوشش کی تو جہ نہ دی اس طرح نہ صرف ان کے بارے میں غلط فہمیاں برپا رہیں بلکہ ان سے منسوب بعض ناپسندیدہ باتوں کو صوبہ کرام کے کم علم تقدیرین نے بوجھل کے طور پر اپنایا، ضرورت اس امر کی تھی کہ کوئی تحقیق ان غلط فہمیوں کا ازالہ کرتا۔ پروفیسر محمد مسعود اس محاطے سے خوش قسمت ہیں کہ یہ سعادت انہیں نصیب ہوئی یہ ترتیب کتاب نامی کی مرتب کردہ ہے کتاب کی سب سے بڑی خوبی یہ ہے کہ اس مسکب کے عظیم علمائے ایمان تک کہ بیت المحرم اور مسجد نبوی کے ائمہ کرام علماء اور مدبرین نے حضرت فاضل بریلوی کے خیالات سن کر ان کے کھلے دل سے اعتراف کیا، کتاب میں سب سے بڑی جگہ کے ایک مرتب نے نیلہ و جید اور سادہ علماء کی یہ تحریریں بھی شامل ہیں جو انہوں نے فاضل بریلوی کے علم و فضل اور ان کی اصابت فکر کے بارے میں عبور آرا پیش کیں کتاب میں اس عظیم شخصیت کے حالات زندگی ان کے علمی و فکری کارناموں کا بھی مختصر ذکر ہے الغرض کتاب معلومات سے بھرپور ہے سوادِ عظم کو اس کا مطالعہ کرنا چاہیے۔

بصرہ نگار مسعود جاوید ہدائی

روزنامہ نوائے وقت لاہور ۷ اکتوبر ۱۹۷۶ء